

به نام آن که جان را فکرت آموخت

*مشاوره کوتاه:

فلسفه ۱ (یازدهم) بیشتر نکات حفظی دارد و نکات مفهومی در آن کمتر است. اما فلسفه ۲ (دوازدهم) برعکس، بیشتر دارای نکات مفهومی و کمتر دارای نکات حفظی است. بنابراین تعداد سؤالات فلسفه ۲ (دوازدهم) در کنکور بیشتر است. تست‌ها مبتنی بر فهم مطالب درس طراحی می‌شود.

*فصل اول فلسفه (۱) یازدهم: فلسفه و ابعاد آن:

*درس ۱ فلسفه (۱) یازدهم: چیستی فلسفه:

*مقدمه:

فلسفه درباره وجود و هستی موجودات صحبت می‌کند همه موجوداتی که در این جهان وجود دارند، یک شاخصه مشترک دارند به نام «وجود».

*سه مطلب درس ۱: (۱) علم فلسفه چه علمی است؟ (۲) تفاوت علم فلسفه با سایر علوم چیست؟ (۳) لفظ فلسفه از کجا پیدا شده است؟

انواع پرسش‌ها یا سؤالاتی که به ذهن انسان می‌رسد، دو دسته است:

(۱) سؤال‌های معمولی، روزمره و پیش‌پاافتاده (کم‌ارزش) یا تفکر غیر فلسفی (فطرت اول از دید ملاصدرا: مشغول بودن به امور عادی زندگی که ماندن در آن، شایسته انسان نیست):

پرسش‌ها و سؤالاتی که مربوط به زندگی روزمره است و دارای اهمیت نیست. طرح این سؤالات و پاسخ‌گویی به آن‌ها تفکر غیر فلسفی است.

مثال: اینکه چه لباسی بپوشم؟ امروز ناهار چه غذایی بخوریم؟ فردا به کجا مسافرت کنیم؟ و ...

*خودارزیابی صفحه ۵ کتاب درسی (به قول ملاصدرا): انسان‌های «واقف» (ایستاده) کسانی هستند که به همین دانش ظاهری دل خوش

کرده و متوقف شده و دروازه جهان بزرگ و برتر به رویش گشوده نشده اند و فقط از شنیده‌ها بهره می‌برند و کارشان تقلید از دیگران است.

اما انسان‌های سائر (رونده) اهل حرکت و پویایی هستند و به شنیده‌ها بسنده نمی‌کند. او در تلاش است که از تنگنای ظواهر و محسوسات عبور کند و به جهان وسیع معقولات راه یابد. او همواره در تکاپوست.

(۲) سؤالات اساسی و حقیقی و اصولی یا تفکر فلسفی (فطرت ثانی از دید ملاصدرا):

سؤالاتی که اساسی و بنیادین بوده و جنبه عقلانی دارد و پاسخ‌گویی به آن‌ها ضروری است و گاه در پاسخ به آن‌ها چالش ایجاد می‌شود. تلاش-

های انسان برای جواب به این دسته از سؤالات موجب پیدایش علم فلسفه گردیده که عهده‌دار پاسخگویی قانونمند به این سؤالات است. طرح

این گونه سؤالات و تلاش برای پاسخگویی به آن‌ها «تفکر فلسفی» نامیده می‌شود.

مثال: حقیقت انسان چیست؟ چرا باید انسان دارای اختیار باشد؟ آیا انسان دارای نفس مجرد است؟ تفکراتی که انسان را وامی‌دارد به این که

انسان از کجا آمده و به کجا می‌رود و هدف از خلقت او چیست؟ آیا خداوند وجود دارد؟ آیا خداوند عادل است؟ چرا پیامبران برای انسان‌ها

فرستاده شدند؟

وظیفه علم فلسفه پاسخ‌گویی قانونمند به این مسائل است.

***مقایسه صفحه ۴ کتاب درسی:**

۱- آیا میان این قبیل سؤال‌ها (اساسی) و سؤال‌های مربوط به زندگی روزمره، تفاوتی می‌بینید؟ می‌توانید آن تفاوت را ذکر کنید؟

۲- به نظر شما از میان سؤال‌هایی که مطرح شد، کدام یک مهم‌تر است؟ (تا سه مورد را انتخاب کنید).

۳- آیا سؤال‌های مهم‌تر و اساسی‌تری نیز به نظر شما می‌رسد که قابل طرح باشد؟ چند مورد را ذکر کنید.

***انسان و تفکر**

مهم‌ترین ویژگی انسان که موجب امتیاز و اختلاف او با دیگر موجودات است، همان قدرت تفکر و پرسشگری است که این شاخصه، انسان را از حیوانات جدا می‌کند.

انسان سؤالات خود را به دو صورت مطرح می‌کند. گاه این سؤالات با هدف دستیابی به ماهیت و حقیقت یک شیء است که به صورت «چیستی» مطرح می‌شود. زمانی هم هدف، رسیدن به چرایی حقیقت و وجود اشیاء می‌باشد که با عنوان «چرا» طرح می‌گردند.

یادآوری از منطق دهم (درس ۱): برای پاسخ به چیستی یک موضوع، از تعریف استفاده می‌کنیم و برای پاسخ به چرایی یک موضوع، از استدلال بهره می‌بریم و تعریف و استدلال دو بخش تفکر است.

انسان از ابتدای کودکی کاوشگر است.

تفکر، واسطه رساندن انسان از مجهولات (نادانسته‌ها) به معلومات (دانسته‌ها) و از پرسش‌ها به پاسخ‌هاست. پس به وسیله تفکر یک چیز را می‌شناسیم.

(تعریف فکر: الفکر حركة الى المبادى و من مبادى الى المراد)

مراحل اندیشه‌ورزی و تفکر در انسان:

۱- روبه‌رو شدن با مسئله ۲- طرح سؤال ۳- تفکر در اندوخته‌ها ۴- رسیدن به پاسخ

***مراحل تفکر فلسفی:**

۱- روبه‌رو شدن با مجهول‌ها و مسئله‌های فلسفی ۲- طرح پرسش‌های فلسفی ۳- رجوع به معلومات و تفکر در اندوخته‌ها و انتخاب معلومات مناسب با سؤال ۴- رسیدن به دریافت فلسفی و تحقق شناخت و معرفت

تاریخچه فلسفه به ابتدای آفرینش انسان برمی‌گردد. از همان ابتدا انسان به دنبال کشف مجهولات خود بوده است.

***واژه فلسفه:**

لفظ فلسفه ریشه یونانی است. این لفظ عربی شده (معرب) کلمه «فیلسوفیا» است که مرکب از دو کلمه «فیلو» به معنی دوستداری و «سوفیا» به معنی دانایی است. پس کلمه فیلسوفیا به معنی «دوستداری دانایی» است و در آن زمان اختصاص به دانش خاص نداشت و همه دانش‌ها را شامل می‌شد.

دانشمندان زمان سقراط را «سوفیست» یعنی «دانشمند» (اهل و طرفدار دانش) می خواندند. (سوفیست افراد با وجهه‌ای بد بودند که با مغالطه به برتری در سخن می‌رسیدند و هر چه ذهن انسان بفهمد را مطابق با واقعیت و حقیقت می‌دانستند.)

سقراط خود را سوفیست نخواند و از لفظ فیلسوف به معنی دوستدار دانش استفاده کرد.

سقراط به سبب تواضع و فروتنی در برابر دانایی و علم و شاید به خاطر هم‌ردیف نشدن با سوفیست‌ها، مایل نبود او را «سوفیست» یا دانشمند بخوانند و از این رو خود را «فیلسوفوس» (فیلسوف)، یعنی دوستدار دانش نامید. رفته‌رفته کلمه فیلسوف به مفهوم دانشمند ارتقا پیدا کرد و کلمه فلسفه نیز مترادف با دانش شد.

در توضیح علت این نام‌گذاری می‌گوییم: دغدغه برخی از سوفیست‌ها، که بیشتر به تعلیم سخنوری و وکالت اشتغال داشتند، بیان واقع و دفاع از حقیقت نبود، این گروه پیروزی بر رقیب را مهم‌ترین هدف می‌دانستند و از این‌رو در استدلال‌های خود بیشتر از مغالطه کمک می‌گرفتند که به ظاهر درست به نظر می‌رسید، اما در واقع غلط بود. (حق و باطل را جابه‌جا می‌کردند و هرگونه می‌خواستند حرف می‌زدند و به این نتیجه رسیدند که شاید اصلاً حقیقتی وجود ندارد!) این رویه به تدریج سبب شد که این گروه از دانشمندان برای حقیقت و واقعیت ارزش و اعتباری قائل نباشند و بگویند هرکس هرچه خودش می‌فهمد همان حقیقت و واقعیت است.

بعدها کلمه سوفیست (دانشمند) مفهوم اصلی خود را از دست داد و مفهوم مغالطه‌کار به خود گرفت و کلمه «سفسطه» هم که در زبان عربی از لفظ «سوفیست» گرفته شد، معنای مغالطه‌کاری پیدا کرد.

*ویژگی‌های فلسفه: (تفاوت علم فلسفه با سایر علوم):

۱- از جهت موضوع: موضوع علم فلسفه بررسی و پاسخ به بنیادی‌ترین و اساسی‌ترین موضوع عالم هستی که همان وجود است، می‌باشد. به عبارت دیگر فیلسوف به دنبال شناخت «اصل وجود» می‌باشد که حقیقت جهان و پایه و اساس علوم دیگر است.

*تفکیک صفحه ۹ کتاب درسی:

قبل از پرداختن به موضوع فلسفه، سؤال‌های زیر را به دقت مطالعه کنید و ببینید آیا می‌توان گفت برخی از آن‌ها تفاوت خاصی با دیگر سؤال‌ها دارند؟ آن‌ها را در دسته «الف» و بقیه را در دسته «ب» قرار دهید.

ردیف	سؤال‌ها	الف	ب
۱	دلیل پیدایش انقلاب صنعتی در اروپا چه بود؟		
۲	آیا تنها جهان موجود، همین جهان مادی و طبیعی است؟		
۳	خداوند چند رکعت نماز را بر ما واجب کرده است؟		
۴	دلیل حمله اسکندر مقدونی به ایران چه بود؟		
۵	آیا هر چیزی دارای علت است؟		
۶	آیا زیبایی وجود دارد یا ساخته ذهن ماست؟		
۷	پیر شدن سلول‌ها اثر کدام عامل شیمیایی است؟		
۸	آیا پدیده‌ها می‌توانند به اختیار خود موجود شوند؟		

۲- از جهت روش: روش پاسخ‌گویی به مسائل علوم یا براساس مشاهده و آزمایش و تجربه است و یا بر اساس تعقل محض و استدلال عقلانی. روش فلسفه، روش عقلانی است و از این جهت مسائل فلسفی شبیه مسائل ریاضی هستند که فقط باید با عملیات فکری و استدلالی به آن‌ها پاسخ داد. (استفاده از روش عقلی و قیاسی، برخلاف علوم تجربی فیزیکی و شیمی و زیست)

***تفکر صفحه ۱۰ کتاب درسی:** به این مسئله‌ها توجه کنید:

۱- مجموعهٔ زوایای مثلث چند درجه است؟

۲- چرا هوا معمولاً در زمستان سرد می‌شود؟

۳- چرا در اکثر کشورها طلاق افزایش یافته است؟

۴- آیا هر حیاتی پایانی دارد؟

۵- آیا جهان ابتدا و انتها دارد؟

همان‌طور که در کتاب منطق (درس ۵) آموخته‌اید، برای رسیدن به علم معمولاً از روش‌هایی چون تجربه و استقرا و نیز قیاس استفاده می‌شود.

توضیح دهید که دربارهٔ هر کدام از این مسئله‌ها با کدام روش می‌توان تحقیق کرد و به نتیجه رسید.

***به کار ببندیم صفحه ۱۱ کتاب درسی:**

۱- کدام یک از افراد زیر بیشتر اهل تفکر فلسفی است؟

الف) کسی که پاسخ فیلسوفان در ارتباط با سؤالات اساسی را به خوبی آموخته و توضیح می‌دهد.

ب) کسی که در آرای فیلسوفان می‌اندیشد و دلایلی را که به نظر خودش محکم است، انتخاب و ارائه می‌کند.

۲- برای درست فکر کردن و قرار گرفتن در مسیر درست تفکر فلسفی نیاز به برداشتن گام‌هایی است. این گام‌ها به صورت نامرتب قرار گرفته‌اند. با توجه به نظر خود، آن‌ها را به ترتیب بازنویسی کنید.

ارائهٔ استدلال صحیح جست‌وجوی پاسخ برای سؤالات

داشتن معیار برای پذیرش پاسخ آگاهی از مجهولات و ندانسته‌های خود

۳- نکات اساسی مربوط به هر یک از عناوین درس را استخراج و در جدول روبه‌رو یادداشت کنید. سپس یادداشت‌های خود را با دیگران مقایسه نمایید.

عنوان	نکات اساسی

۴- اگر بخواهیم رابطهٔ «تفکر» با «تفکر فلسفی» را به صورت دو دایره ترسیم کنیم، این دو دایره به کدام صورت خواهد بود؟ چرا؟

۵- در میان عبارت‌های زیر، عبارت‌های صحیح را انتخاب کنید.

الف) تفکر فلسفی، تفکر در حوزه فطرت اول و فلسفه تفکر در حوزه فطرت ثانی است.

ب) تفکر دو قلمرو دارد: تفکر در حوزه فطرت اول و تفکر در حوزه فطرت ثانی.

ج) تفکر فلسفی و فلسفه هر دو در حوزه فطرت ثانی قرار می‌گیرند.

د) در فلسفه هم تفکر فلسفی صورت می‌گیرد، اما به شکل نظام‌مند و تخصصی.

ه) کسی که به تفکر فلسفی رسید، دیگر نیازی به تفکر در حوزه فطرت اول ندارد.

۶- فلسفه، از چه جهت با ریاضیات اختلاف دارد و از چه جهت مشترک است؟

*جمع‌بندی مهم‌ترین نکات درس ۱:

پرسشگری یک ویژگی انسان است که او را به تفکر وامی‌دارد.

تفکر واسطه رسیدن انسان از مجهولات به معلومات است.

بدون تفکر کاری از انسان ساخته نیست.

مراحل اندیشه‌ورزی و تفکر: (۱) روبه‌رو شدن با مسئله (۲) طرح سؤال (۳) تفکر در اندوخته‌ها (۴) رسیدن به پاسخ

مراحل تفکر فلسفی: (۱) روبه‌رو شدن با مسئله فلسفی (۲) طرح سؤال فلسفی (۳) تفکر در اندوخته‌های متناسب با سؤال فلسفی (۴) رسیدن به دریافت فلسفی

گام‌های درست فکر کردن و قرار گرفتن در مسیر درست تفکر فلسفی: (۱) آگاهی از مجهولات و ندانسته‌های خود (۲) جست‌وجوی پاسخ برای سؤالات (۳) ارائه استدلال صحیح (۴) داشتن معیار برای پذیرش پاسخ

تفکر دو مرتبه دارد که مرتبه اول آن مربوط به سؤال‌های معمولی و روزانه است و ملاصدرا این حوزه تفکر را فطرت اول می‌نامد.

مرتبه دوم تفکر، پرداختن به مسائل بنیادی است که ملاصدرا این مرحله را فطرت ثانی نام‌گذاری می‌کند.

فطرت ثانی مرحله‌ای برتر و عالی‌تر از تفکر بشری است و شایسته هر انسانی است که به آن برسد.

دانش فلسفه عهده‌دار بررسی قانونمند سؤالات بنیادی است و از آغاز حیات فکری بشر وجود داشته است.

واژه «فلسفه» عربی‌شده لفظ یونانی «فیلسوفیا» به معنای «دوستداری دانایی» است.

واژه «فلسفه» را سقراط بر سر زبان‌ها انداخت و از زمانی که سقراط خود را فیلسوف نامید به تدریج «فیلسوف» که عربی‌شده «فیلسوفوس» به معنای «دوستدار دانش» بود، به معنای «دانشمند» ارتقا پیدا کرد.

سوفیست به معنای دانشمند بود و گروهی در یونان خود را سوفیست می‌نامیدند، ولی هدف اصلی آن‌ها درک حقیقت نبود، بلکه به دنبال پیروزی بر رقیب بودند و برای این منظور دست به مغالطه می‌زدند.

رفته‌رفته سوفیست‌ها اصل حقیقت و واقعیت ثابت و مستقل از ذهن را انکار می‌کردند و گفتند هر کس هر چه فهمید همان برای او حقیقت و واقعیت است. همین امر سبب شد به تدریج سوفیست به معنای مغالطه‌کار به کار رود و لفظ عربی «سفسطه» (به معنای مغالطه) هم از سوفیست گرفته شده است.

سقراط قطعاً به دلیل تواضع در برابر علم و احتمالاً به دلیل هم‌ردیف نشدن با سوفیست‌ها خود را فیلسوف نامید.

*سؤالات تستی:

تست: کدام مورد دربارهٔ واژهٔ «فلسفه» درست است؟

(۱) سقراط این واژه را ابداع کرد و بر سر زبان‌ها انداخت.

(۲) این واژه، عربی‌شدهٔ فیلسوفوس به معنای دوستداری دانایی است.

(۳) واژهٔ فلسفه در کاربرد اولیه به معنای هستی‌شناسی بود.

(۴) سقراط احتمالاً به جهت فاصله‌گیری از سوفیست‌ها مشتقات آن را به کار برد.

تست (سراسری داخل ۹۹): کدام مورد تفاوت اساسی فلسفه را با سایر علوم نشان می‌دهد؟

(۱) ارائهٔ دیدگاه‌های کلی

(۲) موضوع و مسائل آن

(۳) حیرت در برابر هستی

(۴) استفاده از روش عقلی

تست (سراسری خارج ۹۹): کدام عبارت درست است؟

(۱) برخی از مسائل فلسفه با روش تجربی قابل بررسی است، اما روش کلی فلسفه، روش عقلی است.

(۲) فلسفه مانند همهٔ دانش‌های دیگر قانونمند است و با استفاده از روشی خاص، مسائل خود را بررسی می‌کند.

(۳) تفکر فلسفی خاص فیلسوفان نیست، بلکه از همان آغازین روزهای حیات هر انسانی خود را نشان می‌دهد.

(۴) همهٔ انسان‌ها به شرط دقت در افکار، تصمیمات و اعمال روزمرهٔ خود، دچار نوعی حیرت فلسفی می‌شوند.

تست (قلمچی ۹۸): کدام‌یک از گزینه‌های زیر از پرسش‌های بنیادین فلسفی به حساب نمی‌آید؟

(۱) چرا هر پدیده محتاج به علت است؟

(۲) ما انسان‌ها از کجا آمده‌ایم؟

(۳) ما در چگونه جهانی زندگی می‌کنیم؟

(۴) چرا برای زنده ماندن به هوا احتیاج داریم؟

تست (قلمچی ۹۸): کدام‌یک از سؤالات زیر، در حوزهٔ فلسفه بررسی نمی‌شود؟

(۱) علت پیدایش انقلاب صنعتی در اروپا چه بود؟

(۲) آیا طبیعت تنها جهان موجود است؟

(۳) آیا انسان‌ها می‌توانند طبقهٔ اجتماعی خود را تغییر دهند؟

(۴) آیا هر چیزی دارای علت است؟

تست (قلمچی ۹۸): پاسخ سؤال‌هایی مانند «آیا ارزش‌هایی وجود دارد که همهٔ انسان‌ها به طور یکسان آن‌ها را بپذیرند؟» و «آیا حواس و

دستگاه‌های آزمایشی می‌توانند شناخت درستی از طبیعت به ما بدهند؟» در و مورد بحث قرار می‌گیرند.

(۱) فلسفه - فلسفه

(۲) علم شیمی - علم اخلاق

(۳) فلسفه - علم اخلاق

(۴) علم شیمی - فلسفه

تست: تفاوت مرتبهٔ اول و مرتبهٔ دوم تفکر در چیست؟

(۱) مرتبهٔ اول تفکر چهار مرحله دارد، ولی مرتبهٔ دوم تفکر پنج مرحله‌ای است.

(۲) مرتبهٔ اول تفکر را همه انجام می‌دهند، ولی مرتبهٔ دوم مختص فیلسوفان است.

(۳) مرتبهٔ اول تفکر شامل سؤالات معمولی است، ولی مرتبهٔ دوم به سؤالات تخصصی می‌پردازد.

(۴) مرتبهٔ اول گاهی نیاز به جدیت ندارد، ولی مرتبهٔ دوم همواره با تلاش پیوسته همراه است.

تست: کدام یک درباره فطرت ثانی درست نیست؟

(۱) طلب فلسفه در گرو عبور از آن است.

(۲) آدمی را به پرسش درباره حقیقت وجود خویش نزدیک می کند.

(۳) انسان را به گوهر و حقیقت وجود خویش نزدیک می کند.

(۴) بی اعتنایی مردم عامی، ارزش آن را از بین نمی برد.

محمد رضانایبی

درس ۲ فلسفه (۱) یازدهم: ریشه و شاخه‌های فلسفه

دسته‌بندی صفحه ۱۲ کتاب درسی: گزاره‌های فلسفی زیر، نظر برخی فیلسوفان درباره موضوعات مختلف فلسفی است. اگر دقت کنید، می‌بینید برخی از آن‌ها اساسی‌تر و بنیادی‌تر هستند. این گزاره‌ها را در ردیف یک و بقیه را در ردیف دو علامت بزنید.

ردیف	نوع گزاره‌ها	۱	۲
۱	انسان مدنی بالطبع است و ذاتاً به زندگی اجتماعی گرایش دارد.		
۲	هستی یک وجود بی‌انتهاست و حد و مرزی ندارد.		
۳	اساس حکومت و سیاست را قدرت تشکیل می‌دهد.		
۴	زندگی را با امید به آینده بنا کن، زیرا جهان طراحی دقیقی دارد.		
۵	تاریخ انسان از قانونمندی خاصی پیروی می‌کند.		
۶	درک واقعیت‌های هستی امکان‌پذیر است.		
۷	برخی از فضائل اخلاقی ذاتاً ارزشمند هستند.		
۸	قانون علیّت در سراسر عالم جاری و ساری است.		
۹	موجودات جهان به دو دسته زوال‌پذیر (فانی) و زوال‌ناپذیر (باقی) تقسیم می‌شوند.		
۱۰	راه‌های مختلفی برای شناخت جهان وجود دارد.		

دانش فلسفه دارای:

یک بخش اصلی و ریشه‌ای است که به منزله ریشه و اساس فلسفه است.

تعدادی بخش‌های فرعی است (فلسفه مضاف: بحث از چرایی‌های مختلف) که در حکم شاخه‌ها و ستون‌های فلسفه است.

*بخش اصلی و ریشه‌ای فلسفه:

این بخش از فلسفه درصدد بحث و بررسی اصل و حقیقت وجود و مسائل پیرامون آن است.

فیلسوفان تلاش می‌کنند قوانین و احکامی را که مربوط به خود هستی و وجود است به دست آورند، مثلاً بدانند که آیا در هستی قانون علت جاری است یا نه؟

از آن‌جا که معرفت به وجود، فرع بر امکان شناخت آن است (یعنی شرط اول پذیرش اصل امکان شناخت است و سپس بحث درباره معرفت به وجود)، بنابراین فیلسوفان می‌خواهند:

توانایی انسان در شناخت هستی را بررسی کنند.

بدانند که بشر چگونه و با چه ابزاری می‌تواند به شناخت هستی بپردازد.

مثلاً می‌خواهند بدانند که آیا انسان می‌تواند قانون علیّت را دریابد و به وجود چنین قانونی در جهان مطمئن باشد؟

دو بخش اصلی و ریشه‌ای فلسفه:

(۱) هستی‌شناسی (بحث درباره قوانین و احکام کلی و عام حاکم بر هستی و وجود)

(۲) معرفت‌شناسی (مطالعه توانایی انسان در شناخت هستی)

***بررسی صفحه ۱۳ کتاب درسی:** بار دیگر به فعالیت ابتدای درس بازگردید و ببینید که کدام یک از گزاره‌ها مربوط به وجودشناسی و کدام مربوط به معرفت‌شناسی است.

نوع گزاره	وجودشناسی	معرفت‌شناسی
هستی یک وجود بی‌انتهاست و حد و مرزی ندارد.		
درک واقعیت‌های هستی امکان‌پذیر است.		
قانون علیّت در سراسر عالم جاری و ساری است.		
موجودات جهان به دو دسته زوال‌پذیر و زوال‌ناپذیر تقسیم می‌شوند.		
راه‌های مختلفی برای شناخت جهان وجود دارد.		

*شاخه‌های دانش فلسفه (فلسفه مضاف): آن دسته از دانش‌های فلسفی هستند که قوانین بنیادی وجودشناسی و معرفت‌شناسی را به محدوده‌های خاص منتقل می‌سازند و قوانین بنیادی آن محدوده از وجود را بیان می‌کنند.

به طور مثال، اگر کسی در وجودشناسی پذیرفته باشد که «وجود بر دو قسم مادی و مجرد از ماده است» چنین کسی در انسان‌شناسی فلسفی خود می‌تواند بگوید که «انسان» دارای دو بُعد مادی و مجرد است. حال، کسانی که معتقد باشند انسان دارای این دو بُعد است، در علم روان‌شناسی به بُعد مجرد او هم می‌پردازند و جایگاه آن را در رفتار و تربیت نشان می‌دهند.

مثال: کسی که درباره چرایی مطالعه سیاست می‌پرسید، این بحث مربوط به «فلسفه سیاست» است، نه خود علم سیاست.

با تأمل فیلسوفانه در حوزه‌هایی مانند اخلاق، دین، تاریخ و طبیعت، شاخه‌هایی از فلسفه مانند فلسفه اخلاق، فلسفه دین، فلسفه تاریخ و فلسفه طبیعت شکل می‌گیرد.

امروزه دامنه این فلسفه‌ها بسیار توسعه یافته و هر رشته علمی دارای شاخه‌ای از فلسفه نیز هست. مانند فلسفه فرهنگ، فلسفه تکنولوژی و فلسفه حقوق.

مثال: فلسفه قصاص در علم حقوق در آیه قرآن بیان شده است: «و لکم فی القصاص حیاة یا اولی الابواب»: «و در قصاص برای شما، زندگی است، ای خردمندان.»

این قبیل شاخه‌های فلسفه را «فلسفه مضاف» می‌نامند. زیرا کلمه فلسفه به کلمه‌ای که نام آن دانش یا موضوع خاص است، اضافه شده است، مانند «فلسفه فیزیک» که به کلمه «فیزیک» اضافه شده است.

وجودشناسی و معرفت‌شناسی ← فلسفه اخلاق و ... ← علم اخلاق و ...

(ریشه فلسفه) (شاخه‌های فلسفه: فلسفه‌های مضاف) (دانش‌های خاص)

نکته: فلسفه‌های مضاف، رابط میان بخش اصلی فلسفه با دانش‌های مختلف هستند.

***تکمیل کنید صفحه ۱۵ کتاب درسی:** نام فلسفه‌های مضافی را که می‌دانید، بنویسید.

***فلسفه‌های مضاف و علوم:**

مبانی و زیربناهای علوم در فلسفه‌های مضاف قرار دارند و آنچه در فلسفه‌های مضاف پذیرفته شود، اساس و شالوده نظریات در علوم قرار می‌گیرد.

مثال: فلسفه علوم اجتماعی: یکی از شاخه‌های مهم فلسفه است.

یکی از مسائل مورد توجه در این شاخه از فلسفه این است که: آیا جامعه اصالت و اهمیت دارد یا فرد؟

سه نظریه:

(۱) دیدگاه اصالت فرد: جامعه را مجموعه‌ای از افراد می‌دانند که کنار هم زندگی می‌کنند. همواره منافع و مصلحت افراد را بر منافع جامعه مقدم می‌دانند. برنامه‌ریزی‌های فرهنگی و اقتصادی و نظایر آن، بیشتر به منافع و رشد فرد توجه دارند. در سیاست معتقد به «لیبرالیسم» هستند که تأمین‌کننده آزادی‌های فردی است.

(۲) دیدگاه اصالت جامعه: افراد یک جامعه، نقش و هویت مستقلی ندارند. افکار و اندیشه‌ها و تصمیم‌های افراد یک جامعه، تابع شرایط اجتماعی آنان است. برنامه‌ریزی‌های فرهنگی و اقتصادی و اجتماعی آنان، سمت‌وسویی اجتماعی دارد. منافع جمع در اولویت است و در سیاست به «سوسیالیسم» اعتقاد دارند که تأمین‌کننده منافع جمعی است.

*میزان تأثیر دیدگاه اصالت فرد و دیدگاه اصالت جامعه:

این دو دیدگاه که در فلسفه علوم اجتماعی شکل گرفته، تأثیر زیادی در شیوه بررسی مسائل اجتماعی توسط جامعه‌شناسان دارد.

(۳) دیدگاه اصالت فرد و جامعه: در این میان، دیدگاه سومی نیز وجود دارد که معتقد است: هم افراد اصالت دارند و هم جامعه. این دیدگاه فلسفی قائل به اصالت فرد و جامعه، توأمان است.

مطابق این دیدگاه، گرچه افراد تحت تأثیر عوامل اجتماعی قرار می‌گیرند اما هیچ‌گاه قدرت اختیار و تصمیم‌گیری خود را از دست نمی‌دهند و توانایی تأثیرگذاری بر جامعه و حتی تغییر جامعه را دارند.

در نظر آنان جامعه صرفاً جمع افراد نیست، بلکه با گرد هم آمدن افراد و زندگی طولانی آنان با یکدیگر، یک روح جمعی در جامعه شکل می‌گیرد که می‌تواند بر افراد جامعه تأثیر بگذارد و آن‌ها را تابعی از ویژگی‌ها و ساختار جامعه قرار دهد.

***دسته‌بندی صفحه ۱۷ کتاب درسی:** بار دیگر به فعالیت ابتدای درس بازگردید و نام فلسفه مضاف هریک از گزاره‌ها را که به شاخه‌های

فلسفه مربوط می‌شوند، روبه‌روی آن‌ها بنویسید.

گزاره	نام فلسفه مضاف
انسان مدنی بالطبع است و ذاتاً به زندگی اجتماعی گرایش دارد.	
اساس حکومت و سیاست را قدرت تشکیل می‌دهد.	
زندگی را با امید به آینده بنا کن، زیرا جهان طراحی دقیقی دارد.	
تاریخ انسان از قانونمندی خاصی پیروی می‌کند.	
برخی از فضائل اخلاقی ذاتاً ارزشمند هستند.	

***جمع‌بندی مهم‌ترین نکات درس ۲:**

- *فلسفه یک بخش اصلی (ریشه و اساس فلسفه) دارد که خودش به دو بخش تقسیم می‌شود: هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی.
- *فلسفه تعدادی بخش فرعی دارد (شاخه‌ها و ستون‌های فلسفه): فلسفه‌های مضاف مثل فلسفه زیست‌شناسی، فلسفه حقوق، فلسفه هنر و دیگر شاخه‌های فلسفی مانند انسان‌شناسی.
- *فیلسوفان می‌خواهند در هستی‌شناسی اصل و حقیقت وجود و مسائل پیرامون آن را بشناسند ولی چون شناخت هستی فرع بر امکان شناخت است، لازم است وارد معرفت‌شناسی نیز بشوند و توانایی انسان در شناخت هستی را هم بشناسند.
- *شاخه‌های فلسفه قوانین بنیادی وجودشناسی و معرفت‌شناسی را که به کل هستی مربوط هستند، به محدوده‌های خاصی منتقل می‌کنند. مثلاً فلسفه فیزیک قوانین هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی را به محدوده موضوع علم فیزیک یعنی حرکت اجسام منتقل می‌کند و از هستی جسم متحرک و امکان شناخت و راه‌های شناخت آن بحث می‌کند.
- *در فلسفه علوم اجتماعی از اصالت فرد یا اصالت جامعه بحث می‌شود.
- طرفداران اصالت فرد معتقدند جامعه چیزی جز جمع افراد نیست و هیچ تأثیری بر افراد نمی‌گذارد (هر تأثیری هست، از طرف خود افراد است، نه جامعه).
- طرفداران اصالت جامعه معتقدند جامعه صرفاً جمع افراد آن نیست، بلکه جامعه یک هویت فراتر از افرادش دارد که نمی‌تواند افکار و تصمیم‌گیری‌های افراد خود را شکل دهد.
- *یک جامعه‌شناس که در فلسفه علوم اجتماعی اصالت فرد را پذیرفته است، بر اختیار و آزادی فردی و مالکیت خصوصی و همه‌اموری که منافع فرد را تأمین می‌کند بیشتر توجه دارد. این افراد در سیاست هم نظام لیبرالیسم را قبول دارند که تأمین‌کننده آزادی‌های فردی است.
- *یک جامعه‌شناس که در فلسفه علوم اجتماعی اصالت جامعه را پذیرفته است، بر مسائل اجتماعی مثل عدالت اجتماعی و مالکیت عمومی دولتی و همه‌اموری که منافع جامعه را تأمین می‌کند بیشتر تأکید می‌کند و برای اختیار و آزادی فردی اهمیتی قائل نیست. این افراد در سیاست هم نظام سوسیالیستی را می‌پذیرند که تأمین‌کننده منافع جمعی است.
- *می‌توان در فلسفه به اصالت فرد و اصالت جامعه به صورت توأمان معتقد بود و در علوم اجتماعی طریق میانه را برگزید و هم بر اختیار فرد و تأثیر او بر جامعه تأکید کرد و هم بر روح جمعی و تأثیر آن در ساختاردهی به افراد تأکید نمود.
- *مکاتب فلسفی که در هستی‌شناسی به ماوراءالطبیعه باور دارند در شاخه انسان‌شناسی فلسفی هم به بعد مجرد انسان (روح) معتقدند و در علوم تربیتی به این روح توجه می‌کنند. مانند مکتب فلسفی افلاطون، ارسطو و ابن‌سینا.
- برخلاف این مکتب، مکاتبی هستند که فیلسوفانی مانند کانت و مارکس پدید آورده‌اند که به ماوراءالطبیعه و روح معتقد نیستند.
- *اساس و شالوده هر علمی در فلسفه آن علم شکل می‌گیرد و لذا برای درک بهتر هر علمی و برای این‌که ارزیابی درستی از آن علم داشته باشیم و بدانیم سرانجام، انسان را به کجا می‌برد، باید ابتدا با فلسفه آن علم آشنا شویم.

***سؤالات تستی درس ۲ فلسفه (۱):**

تست (سراسری داخل ۹۹): کدام عبارت درست است؟

- (۱) رشته‌های مختلف دانش، رابط بخش اصلی فلسفه با فلسفه‌های مضاف هستند.
 - (۲) در حیطه فلسفه سیاست، یک فیلسوف در عین حال باید سیاست‌مدار هم باشد.
 - (۳) هستی‌شناسی بخش اصلی فلسفه است که ریشه و شاخه‌های فلسفه را دربرمی‌گیرد.
 - (۴) مکتب‌های گوناگون تربیتی عصر حاضر، در آثار بسیاری از فیلسوفان قدیمی ریشه دارد.
- تست** (سراسری خارج ۹۹): کدام عبارت توصیف درستی از حیطه‌های فلسفه ارائه می‌دهد؟

- (۱) هستی‌شناسی، پل ارتباطی میان فلسفه‌های مضاف و دانش‌های بشری است.
 - (۲) هستی‌شناسی، بخش اصلی فلسفه است که ریشه و شاخه‌های فلسفه را در برمی‌گیرد.
 - (۳) فلسفه‌های مضاف، مسائل خاص فلسفه را وارد حیطه‌های گوناگون علوم و فنون می‌کنند.
 - (۴) هر شاخه فلسفه، قسمتی از فلسفه است که بنیان آن را یکی از شاخه‌های علوم می‌سازد.
- تست**: کدام گزینه در ارتباط با سؤال روبه‌رو صحیح می‌باشد؟ «علیت امری تجربی است.»
- (۱) مربوط به تنه فلسفه است.
 - (۲) مربوط به فلسفه مضاف می‌باشد.
 - (۳) سؤالی بنیادین است.
 - (۴) مربوط به فلسفه علوم تجربی می‌باشد.
- تست**: در بخش اصلی فلسفه به دنبال چه چیزی هستیم؟

- (۱) وجودها
 - (۲) بررسی احکام وجود
 - (۳) بررسی وجود از لحاظ وجود بودن
 - (۴) بررسی هستی
- تست**: تعیین مادی بودن یا نبودن انسان در علم روانشناسی در کدام قسمت بررسی می‌شود؟
- (۱) وجودشناسی
 - (۲) معرفت‌شناسی
 - (۳) روان‌شناسی
 - (۴) قسمت فرعی فلسفه

تست: چگونه می‌شود برای روح انسان، احکامی وضع کرد؟

- (۱) بررسی قانون‌مند روح
 - (۲) ایمان به بُعد مادی
 - (۳) رسیدن به دو قسم وجود
 - (۴) اعتقاد به غیرجسمانی بودن انسان
- تست**: کدام گزینه صحیح است؟
- (۱) انسان ساختاری فردگرایانه دارد.
 - (۲) سوسیالیسم تأمین‌کننده آزادی افراد است.
 - (۳) مدارس خصوصی معلول لیبرالیسم است.
 - (۴) سرمایه‌داری و بیمه‌های فراگیر از شاخصه‌های حکومت اصالت فرد است.

تست: کدام پرسش نسبت به پرسش‌های دیگر قید اساسی‌تر را دارا است؟

- (۱) آیا در تاریخ انسان دید فلسفی وجود دارد؟
- (۲) آیا تنها یک راه برای شناخت هستی وجود دارد؟
- (۳) آیا فلسفه در گذر زمان تغییر کرده است؟
- (۴) اساس حکومت فاشیست بر چه مبنایی بوده است؟

***سؤالات تشریحی درس فلسفه (۱):**

- ۱- چه تفاوتی میان بخش اصلی و فرعی فلسفه وجود دارد؟
- ۲- چرا فلسفه، معتقد به فرع بودن «معرفت به وجود» بر «امکان شناخت» است؟
- ۳- با یک مثال کاربرد فلسفه مضاف را تبیین کنید.
- ۴- به چه علتی معرفت‌شناسی را مستقل می‌دانیم؟
- ۵- چرا در علومى مانند علوم تربیتی از هِگل که یک فیلسوف می‌باشد، صحبت می‌شود؟
- ۶- آیا فلسفه هم فلسفه مضاف دارد؟
- ۷- اثبات موضوع علم ریاضی در کدام علم اتفاق می‌افتد؟
- ۸- چرا نمی‌توان موضوع فیزیک را در فیزیک اثبات کرد؟
- ۹- آیا انسان اراده‌ای در ارتباط با فشار و خواست اجتماعی دارد؟
- ۱۰- چرا توانایی انسان در شناخت هستی، نقشی اساسی در فلسفه دارد؟

*درس ۳ فلسفه (۱) یازدهم: فلسفه و زندگی:

هدف کلی درس: تأثیر باورها، تفکرات و اعتقادات انسان در شکل‌گیری رفتار او در زندگی

*تمرین: متن زیر را بخوانید و به سؤال‌های طرح شده پاسخ دهید:

تاجری کنار ساحل یک روستا، در مکزیک ایستاده بود و دریا را تماشا می‌کرد. یک قایق کوچک ماهی‌گیری به او نزدیک شد و کنار ساحل ایستاد. داخل قایق چندتا ماهی افتاده بود.

تاجر سر صحبت را با ماهی‌گیر باز کرد و پرسید: چقدر طول کشید تا این چند ماهی را گرفتی؟ ماهی‌گیر: خیلی کم.

تاجر: پس چرا صبر نکردی تا ماهی بیشتری صید کنی؟

ماهی‌گیر: چون همین تعداد برای سیر کردن خودم و خانواده‌ام کافی است.

تاجر: بقیه وقتت را چه کار می‌کنی؟

ماهی‌گیر: تا دیروقت می‌خوابم، یک مقداری ماهی‌گیری می‌کنم، کمی هم با بچه‌ها بازی می‌کنم، بعد توی دهکده می‌روم و با دوستان شروع به صحبت می‌کنم، خلاصه، به این نوع زندگی مشغولم.

تاجر: من در دانشگاه هاروارد درس خوانده‌ام، می‌توانم کمکت کنم. تو باید بیشتر ماهی‌گیری کنی، آن وقت می‌توانی با پول آن، قایق بزرگ‌تری بخری و بعد با درآمد آن چندتا قایق دیگر هم اضافه کنی. آن وقت تعداد زیادی قایق برای ماهی‌گیری داری، تعداد زیادی کارگر هم برای تو کار می‌کنند.

ماهی‌گیر: خوب، بعدش چی؟

تاجر: به جای این که ماهی‌ها را به واسطه‌ها بفروشی، آن‌ها را مستقیماً به مشتری‌ها می‌رسانی و برای خودت کاروبار درست می‌کنی. بعد، کارخانه راه می‌اندازی، به تولیدات نظارت می‌کنی ... این دهکده کوچک را هم ترک می‌کنی و به مکزیکو می‌روی، بعد هم لُس آنجلس، از آنجا هم به نیویورک. آنجاست که دست به کارهای مهم‌تری می‌زنی ...

ماهی‌گیر: این کار چقدر طول می‌کشد؟

تاجر: پانزده تا بیست سال.

ماهی‌گیر: اما بعدش چی آقا؟

تاجر: بهترین قسمت همین است. در یک موقعیت مناسب می‌روی و سهام شرکت را به قیمت خیلی بالا می‌فروشی. این کار میلیون‌ها دلار عایدی دارد.

ماهی‌گیر: میلیون‌ها دلار! خوب بعدش چی؟

تاجر: آن وقت دیگر بازنشسته شده‌ای؛ می‌روی به یک دهکده ساحلی کوچک! جایی که تا دیروقت می‌توانی بخوابی! یک کم ماهی‌گیری کنی، با بچه‌هایت بازی کنی! می‌توانی به داخل دهکده بروی و تا دیروقت با دوستانت بگویی و بخندی!

ماهی‌گیر تأملی کرد و گفت:

خب، من الان هم همین کار را می‌کنم!

نکته: داستان تفاوت طرز تفکر و نوع نگاه تاجر و ماهی‌گیر مکتیکی که موجب تفاوت رفتاری آن‌ها بود. (تاجر آرامش را پس از سال‌ها تلاش و به دست آوردن ثروت زیاد و رشد اقتصادی و خوشگذرانی می‌بیند، اما ماهی‌گیر آرامش را در همان خوشگذرانی آن زمان و بدون ثروت و در عین شکنندگی اقتصادی می‌دید.)

***بررسی صفحه ۲۰ کتاب درسی:**

۱- چرا ماهی‌گیر از پیشنهاد تاجر استقبال نکرد؟

۲- این دو سبک متفاوت زندگی ریشه در چه دیدگاه‌هایی دارد؟

۳- آیا همه می‌توانند براساس نگاه ماهی‌گیر یا تاجر زندگی کنند؟

***باورهای انسان**

هر یک از ما باورهای درباره جهان، انسان، مرگ، عدالت، زیبایی و نظایر آن داریم که گاه با باورهای دیگران یکسان است و گاهی هم متفاوت و مختلف. ما با همین باورها زندگی می‌کنیم (زندگی خود را می‌سازیم) و براساس آن‌ها (۱) تصمیم می‌گیریم و (۲) عمل می‌نماییم.

(باورهای دسته ۱) شاید دلایل برخی از این باورها را بدانیم و (باورهای دسته ۲) برای برخی هم دلیلی نداشته باشیم و صرفاً طبق عادت آن‌ها را قبول کرده باشیم. (مثلاً باوری، نسل به نسل به ما رسیده باشد.)

اگر ما اطرافیان خود را زیر نظر بگیریم، می‌توانیم از لابه‌لای (۱) حرف‌هایی که می‌زنند یا (۲) رفتارهایی که دارند، برخی از ریشه‌های فکری (باورهای) آنان را کشف کنیم و بدانیم که آن‌ها چه عقیده و طرز فکری دارند و اگر

بتوانیم این طرز فکرها و عقیده‌ها را خوب تحلیل کنیم (علت)، می‌توانیم حدس بزنیم که آن‌ها در زندگی خود به دنبال چه اهدافی هستند و زندگی برای آنان چه معنایی دارد. (معلول) (چون اهداف، معنادهنده به زندگی هستند). البته برخی انسان‌ها، فارغ از اشتغالات روزانه (فطرت اول)، لحظاتی به تفکر (تفکر فلسفی = فطرت ثانی) دربارهٔ باورهای خود می‌پردازند و نسبت به پذیرش آن باورها می‌اندیشند. آنان می‌خواهند (۱) به ریشهٔ باورهای خود برسند و (۲) چرایی قبول آن‌ها را مرور کنند. اینان، در حقیقت، اهل تفکر فلسفی هستند و می‌کوشند بنیان‌های فکری خود را در چارچوب عقل و منطق قرار دهند.

به عبارت دیگر: اندیشیدن فیلسوفانه (تفکر فلسفی)، تأمل کردن دربارهٔ باورهای مربوط به زندگی است؛

تفکر در باورهای زندگی یعنی:

(۱) آموختن چرایی

(۲) یافتن دلایل درستی یا نادرستی باورها؛

(۳) پذیرفتن باورهای درست

(۴) کنار گذاشتن باورهای نادرست.

در این صورت، خودمان بنیان‌های فکری خود را می‌سازیم و به آزاداندیشی می‌رسیم و شخصیتی مستقل کسب می‌کنیم. کسی که بنیان‌های فکری خود را می‌سازد، شخصیتی مستقل دارد.

*معنای زندگی

این باورها که فلسفهٔ ما را می‌سازند، نقش تعیین‌کننده در انتخاب اهداف دارند. به عبارت دیگر: این باورها هستند که به ما می‌گویند (۱) چه چیزی را هدف زندگی قرار دهیم و (۲) از چه چیزی گریزان باشیم (فرار از اهداف اشتباه). بنابراین می‌توان گفت:

«فلسفهٔ هر کس (که نتیجهٔ باورهای فرد است)، معنادهنده به زندگی اوست.»

با توجه به مطالب فوق (براساس باورها، فلسفه‌ها و معنای زندگی) می‌توانیم مردم را به سه دسته تقسیم کنیم:

(۱) برخی آدم‌ها کمتر به اموری مانند حقیقت انسان و جهان (سؤالات اساسی، بنیادی و فلسفی) می‌اندیشند و به همان اندازه‌ای که از دور و برشان آموخته‌اند، قناعت می‌کنند (اهل پویایی در علم نیستند)، در نتیجه در انتخاب هدف نیز دقت نظر چندانی ندارند (معنایی از زندگی ندارند) و بیشتر دنباله‌روی دیگرانند. (تقلید می‌کنند).

۲) برخی آدم‌ها در این امور (فلسفی) می‌اندیشند (اهل تفکر فلسفی هستند) و در بسیاری موارد به دانشی درست درباره جهان و انسان (امور فلسفی) می‌رسند؛ در نتیجه می‌توانند هدف قابل قبولی برای زندگی برگزینند و زندگی آنان معنای درستی پیدا کند.

۳) برخی نیز نگرشی نادرست درباره جهان و انسان (مسائل بنیادی) دارند. اینان، در انتخاب هدف به خطا رفته و زندگی آنان معنای نادرستی به خود گرفته است. (اهل تفکر بوده‌اند، اما نتوانسته‌اند به نتیجه درستی برسند. زیرا احکام درستی در تفکر نداشته یا رعایت نکرده‌اند.)

*تمرین: می‌گویند وقتی فقر تالس را به رُخش کشیدند، تمام پولی را که داشت به ودیعه نهاد و دستگاه‌های روغن زیتون‌گیری کرایه کرد. هنگام چیدن محصول که دستگاه‌ها مورد نیاز بود، آن‌ها را به قیمتی که می‌خواست، به دیگران واگذار کرد. با این عمل نشان داد که اگر دارایی و ثروتی ندارد، ناتوانی او در کسب پول نیست. او به چیزهای دیگری دلبستگی دارد.

آیا می‌توانید حدس بزنید که او درباره زندگی چگونه می‌اندیشیده و چه هدفی در زندگی داشته؟

سؤال: در عین تلاش برای رسیدن به شناخت درست درباره جهان، فلسفه و فلسفه زندگی خود، در میان اندیشه‌های گوناگون چگونه می‌توانیم به نتیجه اطمینان‌بخش نائل شویم؟

پاسخ (نکات هفتگانه): ۱- این درخواست و اراده و تلاش، خودش ارزشمند است. هر حقیقت‌طلبی بالاخره به مقصود و مطلوب خود خواهد رسید. (ارزشمند بودن تفکر فلسفی)

۲- بکوشیم هر نظری را که می‌خواهیم انتخاب کنیم، دلیل آن را در همان حدی که توان فکری ما اجازه می‌دهد، بدانیم.

۳- تلاش کنیم تخیلات، توهمات، تعصب‌ها و اموری از این قبیل را از خود دور کنیم و عقل و منطق را بر خود حاکم سازیم.

۴- رسیدن به حقیقت را بر هر چیز دیگری ترجیح دهیم، هر چند تلخ باشد و به مذاق ما خوش نیاید. (اولویت حقیقت)

۵- از آثار و نوشته‌ها و متفکرین قابل اعتمادی که زندگی آنان گویای باورهای درست آنان است، کمک بگیریم.

۶- به هر باور درست و قابل اعتمادی که می‌رسیم عمل کنیم تا گام‌های بعدی را با قدرت بیشتری برداریم.

۷- اگر ما این نکات را رعایت کنیم، در بسیاری موارد به نتایج درست می‌رسیم. اگر در چند مورد محدود هم به اشتباه دچار شویم، با وجدان آسوده، اصلاح خطاهای خود را دنبال می‌کنیم.

*برخی فواید تفکر فلسفی

دانستیم که فلسفه هر کس نقش اساسی در معنابخشی به زندگی او دارد. حال اگر انسان (۱) قدرت تفکر خود را افزایش دهد و (۲) با استفاده از قواعد تفکر (منطق)، در امور فلسفی بیندیشد (علت)، به فواید و ثمرات دیگری نیز دست می‌یابد (معلول)، از جمله:

*۱- دوری از مغالطه‌ها

سال گذشته در کتاب منطق، با انواع مغالطه‌ها (= خطاهای اندیشه و فکر = سفسطه‌ها)، آشنا شدیم. یکی از فواید آموختن منطق توانایی تشخیص مغالطه‌ها و خارج کردن آن‌ها از باورهاست. (اولین کاربرد منطق، فهم فلسفه است: درس ۱ منطق دهم)

فلسفه از این توانایی منطقی کمک می‌گیرد تا اندیشه‌های فلسفی درست از تفکرات غلط (مغالطه) تشخیص داده شود و راه رسیدن به اعتقادات درست هموار گردد. فیلسوفان می‌کوشند با کاستن از مغالطه‌ها، فهم درستی از حقایق (مفاهیم و سؤالات اساسی و بنیادی و فلسفی)، چه در عالم هستی و چه در مسائل بنیادی زندگی، ارائه دهند و آن را با گفتار مناسبی که خالی از مغالطه باشد، بیان کنند. (گفتار مناسب = بدون مغالطه + با بیان فلسفی) آن‌ها همچنین می‌کوشند نمونه‌هایی از مغالطه‌های فلسفی را جهت عبرت گرفتن دیگران، نشان دهند؛ چرا که برخی افراد گاهی بدون اینکه دقت کنند، در زندگی خود، باوری را که مبنای آن یک مغالطه است، پذیرفته و براساس آن تصمیم می‌گیرند و عمل می‌کنند.

سؤال: اگر فلسفه هر کس معنابخش زندگی اوست، پس دین چه نقشی در زندگی دارد؟

پاسخ: ۱- هیچ وقت یک دین حق، از ما نمی‌خواهد که برای رسیدن به حقیقت، هفت نکته قبل را زیر پا بگذاریم، به طور مثال خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «بندگانم را مژده بده، آن بندگان که سخنان را می‌شنوند و بهترینشان را گزینش می‌کنند، اینانند که خداوند آنان را راه نموده و اینانند که اهل خرد و تفکرند.»

۲- بنیان‌های هر دینی که همان مبانی فلسفی آن است، باید تفکر و استدلال پذیرفته باشد و دین حق پشتوانه استدلالی خود را عرضه می‌کند، یعنی نیاز به دین دارای یک پشتوانه استدلالی فلسفی است.

۳- هر کس که با استدلال، دین حق و درست را پذیرفت، به طور طبیعی به محتوای آن دین عمل می‌کند و همان دین به زندگی او هدف و معنای درست می‌بخشد.

۴- نکات هفتگانه قبل می‌تواند ما را در رسیدن به دین حق کمک کند و از تعصبات غلط و بی‌راهه نجات دهد.

*۲- استقلال در اندیشه

فیلسوف واقعی هیچ سخنی را بدون دلیل نمی‌پذیرد و عقیده‌اش را بر پایه خیالات، تبلیغات و تعصب بنا نمی‌کند. او درباره استدلال‌ها می‌اندیشد و اگر به درستی‌شان پی ببرد، آن‌ها را می‌پذیرد. (شرط پذیرش استدلال‌ها از نظر فیلسوفان، درست بودن آن است).

عموم مردم در مسائل بنیادین فلسفی می‌اندیشند و نظر می‌دهند؛ درباره خدا، آزادی، اختیار، خوشبختی و رنج. فرق فیلسوف با مردمان دیگر این است که اولاً فیلسوف درباره همین مسائل به نحو جدی فکر می‌کند؛ ثانیاً با روش درست (تفکر فلسفی با روش عقلی) وارد این قبیل مسائل می‌شود و پاسخ می‌دهد. او تابع برهان و استدلال است؛ نه تابع افراد و اشخاص (عادت یا تقلید). (برخلاف ضرب‌المثل «خواهی نشوی رسوا، هم‌رنگ جماعت شو.») مثال: ارسطو، شاگرد افلاطون در هر موضوعی، تا خودش قانع نمی‌شد، آن را نمی‌پذیرفت. به همین جهت در برخی مسائل با استاد خود اختلاف نظر پیدا کرد. برخی او را سرزنش می‌کردند که چرا نظر استاد خود را رد می‌کند. مشهور است که وی در جواب می‌گفت: «افلاطون برای من عزیز است، اما حقیقت عزیزتر است».

*تمرین: از این حکایت کوتاه و جمله ارسطو چه درس‌هایی می‌توان گرفت؟

*۳- رهایی از عادت‌های غیر منطقی

در بسیاری از مواقع، افراد یک جامعه افکار و عقایدی را می‌پذیرند که پشتوانه عقلی و منطقی محکمی ندارند، بلکه بر اثر (۱) مرور زمان و یا (۲) انتقال از نسلی به نسل بعد، به صورت یک عادت (فرهنگ، آداب و رسوم) در آمده است و اکثر افراد جامعه، بدون دلیل آن‌ها را پذیرفته‌اند.

افراد متفکر و اندیشمند این جوامع، این قبیل افکار را مورد نقد و ارزیابی قرار می‌دهند و اگر منطبق با عقل و استدلال (منطقی) نبود، آن‌ها را نمی‌پذیرند و تلاش می‌کنند سایر مردم را نیز به باطل بودن آن افکار آگاه کنند.

از آنجا که این قبیل عقاید و افکار مورد پذیرش مردم است، در ابتدا مردم سخنان این متفکران (فیلسوفان) را نمی‌پذیرند و حتی دیدگاه آن متفکران را باطل و انحرافی می‌نامند. (مانند منحرف خواندن سقراط و خوراندن جام شوکران به او: درس ۵ فلسفه یازدهم)

البته، استقامت و پایداری متفکران حق‌طلب و دلسوز، بالاخره مؤثر واقع می‌شود و باطل بودن آن افکار و عقاید، با درخشش حقیقت، به تدریج نمایان می‌گردد و بسیاری از مردم عقاید باطل خود را کنار می‌گذارند و (به تدریج) به حقیقت رو می‌آورند.

مثال (ترکیبی با فلسفه دوازدهم): ملاصدرا در شکایت از برخی مردم زمانه خود می‌گوید: گرفتار کسانی شده‌ام که فهم و اندیشه از افق وجودشان غروب کرده، چشمانشان از مشاهده انوار حکمت نابیناست و بصیرتشان از دیدن تجلیات معرفت ناتوان است. تفکر در امور الهی و آیات سبحانی را بدعت می‌شمارند و مخالفت با افکار عوام را، که هر روزی به دنبال یک چیز هستند، گمراهی می‌پندارند. اینان دیدگاهشان از همین امور جسمانی و قید و بندهای آن فراتر نمی‌رود و فکرشان از این ظلمت‌ها و تاریکی‌ها گامی بیرون نمی‌گذارد. هر دیدگاه علمی و عرفانی و هر مسیر فلسفی را حرام می‌دانند و طرد می‌کنند و آنان را که توانسته‌اند اسرار الهی و اشارت‌های رمزگونه انبیا را درک کنند، منحرف می‌شمارند. در نزد اینان هرکس که در مرداب جهل و کودنی بیشتر فرورفته و از نور علم محروم‌تر است، شریف‌تر و داناتر و شایسته‌تر است.

***مثالی برای استقلال در اندیشه و رهایی از عادات: تمثیل غار افلاطون**



افلاطون که از بزرگ‌ترین فیلسوفان تاریخ است، تمثیلی دارد که به «تمثیل غار» مشهور است. (استدلال استقرایی تمثیلی: درس ۵ منطق دهم) او در این تمثیل می‌خواهد نشان دهد که چگونه فلسفه، انسان را به سمت آزادی حقیقی هدایت می‌کند. (هدف تمثیل غار افلاطون) ما این تمثیل را که در کتاب جمهوری افلاطون آمده با اندکی تغییر و ساده کردن عبارت‌ها در اینجا می‌آوریم:

آنچه خواهید دید:

- ۱- غاری وجود دارد که انتهای آن دیوار است.
 - ۲- وسط غار یک دیوار وجود دارد.
 - ۳- افرادی بیچاره به صورتی زندانی به دیوار بسته شده‌اند و به سمت انتهای غار هستند.
 - ۴- این بیچاره‌ها تاکنون بیرون از غار را ندیده‌اند و فقط می‌توانند روبه‌رو (انتهای غار) را ببینند.
 - ۵- بیرون از غار یعنی دهانه غار یک آتش روشن است.
 - ۶- روی دیوار یک‌سری حیوان و انسان و اشیا در حال رفت‌وآمد هستند.
 - ۷- سایه این افراد و اشیا به همراه صدای آن‌ها برای زندانی‌های بیچاره قابل رؤیت و شنیدن است.
 - ۸- پس عملاً فکر می‌کنند صداها هم برای سایه‌ها هستند.
- حالا اصل داستان:

«غاری را در زیر زمین در نظر بیاورید که در آن مردمانی به بند کشیده شده و توانایی حرکت و جابه‌جایی ندارند. روی این مردم به دیوار جلو و پشتشان به دهانه غار است. این زندانیان هرگز بیرون را ندیده‌اند و جز روبه‌روی خود را نمی‌بینند. به فاصله‌ای دور، در پشت سر ایشان، آتشی روشن است که پرتو آن به درون غار می‌تابد. در پس آتش نیز دهانه غار قرار دارد. میان آتش و زندانیان راهی است که انسان‌ها و حیوانات و اشیای مختلف در این راه در حال رفت‌وآمد هستند و کارهایی انجام می‌دهند. برخی با یکدیگر سخن می‌گویند و برخی خاموش‌اند. سایه این انسان‌ها و حیوانات و اشیا بر دیواری که جلوی روی مردمان به بند کشیده شده قرار دارد، می‌افتد و این‌ها که جز این سایه‌ها را ندیده‌اند، این سایه‌ها را اشیای واقعی می‌پندارند و تصور می‌کنند که همه آن سر و صداها از همین سایه‌هاست.

اگر برحسب اتفاق، زنجیر یکی از این مردمان پاره شود و مجبورش کنند که یک‌باره برخیزد و روی خود را برگرداند و آتش را ببیند یا به سوی مدخل غار برود و به بیرون بنگرد، روشنایی چشم‌هایش را خیره خواهد ساخت و نخواهد توانست عین اشیایی را که تا آن هنگام تنها سایه‌های آن‌ها را می‌دید، درست ببیند و اگر بخواهد در خود روشنایی بنگرد، طبیعی است که چشم‌هایش به دردی طاقت‌فرسا مبتلا خواهد شد؛ بنابراین این فرد از روشنایی خواهد

گریخت و باز به سایه‌ها پناه خواهد برد، زیرا آن‌ها را بهتر می‌توانست ببیند. عقیده‌اش هم نسبت به سایه‌ها استوارتر خواهد شد.

اگر در این میان، شخص تنومندی او را از دهانه غار بالا بکشد و از غار بیرون آورد و او را به طور کامل در معرض نور قرار دهد، چنان رنج عظیمی بر او تحمیل می‌شود که توانایی تحمل آن را از دست خواهد داد و نخواهد توانست هیچ یک از اشیای حقیقی را ببیند و بشناسد؛ اما اگر به تدریج چشمان وی با روشنایی خو بگیرد، یکی پس از دیگری آن انسان‌ها و حیوانات و اشیای واقعی را خواهد شناخت و به سایه بودن آن تصاویر که تا چندی قبل آن‌ها را حقیقت می‌پنداشت، پی خواهد برد. این شخص پس از مدتی خواهد توانست آن نوری را که عامل شناخت اشیا است ببیند و بداند که تا اندازه‌ای خورشید عامل هر چیزی است که او و دوستانش در زندان به دیدن آن‌ها عادت کرده بودند. حالا در نظر بگیرید که این زندانی از بند رها شده، غار را به یاد آورد. آیا از وضعیت خود احساس رضایت نخواهد کرد و بر حال گرفتاران در بند تأسف نخواهد خورد؟ و آیا برای رهایی آنان از زندان تلاش نخواهد کرد؟

در نهایت، تصور کنید که زندانی آزاد شده را از نور بگیرند و به داخل غار ببرند و در جایگاه قبلی‌اش قرار دهند. او به اطرافیان می‌گوید این سایه‌ها حقیقی نیستند. اما همه حرف او را خنده‌دار خواهند یافت. آنان به یکدیگر می‌گویند او از غار بیرون رفت و با خراب شدن و از دست دادن بینایی‌اش برگشت!

بررسی صفحه ۲۶ کتاب درسی

با توجه به تمثیل غار افلاطون،

۱- گذر از یک وضع عادی و رسیدن به حقیقت برتر در پرتو چه چیزی به دست می‌آید؟

۲- رنج رسیدن به حقیقت، شیرین‌تر است یا راحتی ماندن در نادانی؟

۳- چرا افلاطون ماندن در نادانی و عدم درک حقیقت را به زندانی در بند تشبیه کرده است؟

۴- بزرگ‌ترین زندانی که بشر ممکن است به آن گرفتار شود، چیست؟

۵- چرا زندانیان در غار سخنان جوانی را که برای رهایی آن‌ها برگشته بود، نمی‌پذیرفتند؟

*به کار ببندیم صفحه ۲۶ کتاب درسی

۱- کسانی می‌گویند:

«زندگی برخی فیلسوفان نشان می‌دهد که آن‌ها سرگرم بحث‌های انتزاعی خود بوده‌اند و کاری به زندگی واقعی مردم نداشته‌اند. پس چرا ما از آن‌ها دنباله‌روی کنیم؟»

آیا جمله بالا از نظر شما درست است یا غلط؟

اگر درست است، دلیل خود را توضیح دهید.

اگر غلط است، جهت مغالطه را مشخص کنید و آن را توضیح دهید.

۲- کدام یک از ابیات زیر، تأمل‌برانگیزتر است و توجه شما را بیشتر جلب می‌کند؟

(۱) من به خود نامدم اینجا که به خود باز روم آنکه آورد مرا باز برد تا وطنم

(۲) این همه نقش عجب بر در و دیوار وجود هر که فکرت نکند نقش بود بر دیوار

(۳) عالم ظهور جلوه یار است و جاهلان در جست‌وجوی یار به عالم دویده‌اند

(۴) از کجا آمده‌ام؟ آمدنم بهر چه بود؟ به کجا می‌روم آخر؟ نمایم وطنم؟

۳- از میان اشعاری که در کتاب‌های درسی خوانده‌اید یا در کتاب‌های دیگر دیده‌اید، چند مورد را که برای شما تفکر برانگیز بوده است انتخاب کنید و بگویید که چرا توجه شما را بیشتر جلب کرده است.

۴- عبارت‌های زیر را بخوانید و بگویید کدام عبارت از نظر شما زیباتر است؟

(۱) تولد و مرگ ما در اختیار ما نیست؛ اما فاصله بین آن دو را ما تکمیل می‌کنیم.

(۲) هیچ‌کس نمی‌تواند به عقب برگردد و از نو شروع کند، اما همه می‌توانند از همین حالا شروع کنند.

۳) پرواز را بیاموز، نه برای اینکه از زمین جدا باشی، برای آنکه به اندازه فاصله زمین تا آسمان گسترده شوی.

۴) در مقابل مشکلات خم به ابرو نیاور! کارگردان، همیشه سخت‌ترین نقش را به بهترین بازیگر می‌دهد.

محمد رضایی

درس ۱ فلسفه (۲): هستی و چیستی

هدف کلی درس: مغایرت وجود و ماهیت

وجود: گاه از آن تعبیر به «هستی» می‌کنیم. هر انسانی درک روشنی از هستی و وجود دارد و این مفهوم به قدری روشن (بدیهی) است که نیازی به تعریف ندارد.

ماهیت: گاه از آن تعبیر به «چیستی» می‌کنیم. پاسخی که در برابر پرسش «ما هو» یا «ما هی» می‌آید.

مثال: این چیست؟ این کتاب است. (کتاب می‌شود ماهیت و چیستی این چیز)

***مغایرت وجود و ماهیت**

وجود و ماهیت (هستی و چیستی): یکی از مباحث اولیه فلسفه، تعیین نسبت این دو مفهوم است. زیرا این دو مفهوم از پرکاربردترین مفاهیم میان انسان‌ها هستند و معمولاً در کنار هم به کار می‌روند.

مثال ۱: «درخت بودن» با «بودن درخت» فرق می‌کند!

مثال ۲: «انسان بودن» با «بودن انسان» فرق می‌کند!

نکته ۱: انسان در هر چیزی که مشاهده می‌کند، دو حیثیت می‌یابد: حیثیت موجود بودن و حیثیت چیستی داشتن.

نکته ۲: وجود، وجه مشترک موجودات است و ماهیت، وجه اختصاصی آن‌ها.

سؤال (امتحان نهایی خرداد ۱۴۰۰): به سؤال زیر، پاسخ کوتاه دهید:

وجه مشترک و وجه اختصاصی موجودات را به ترتیب بنویسید.

***قدم اول (دلیل اول) در فهم مغایرت وجود و ماهیت**

هریک از ما با دقت در زندگی خویش، متوجه می‌شویم که همواره در اطرافمان چیزهایی را یافته و به حسب نیاز، از آن‌ها استفاده کرده‌ایم. برای مثال، آب را شناخته‌ایم و با نوشیدن آن تشنگی خود را رفع کرده‌ایم.

در همین سیر به گذشته، مواردی را هم به خاطر داریم که چیزی را واقعی و موجود پنداشته‌ایم، اما اندکی بعد، به اشتباه خود پی می‌برده و متوجه شده‌ایم که آن چیز، خیالی است و واقعیت ندارد. مانند دیو، ققنوس، سیمرغ و سراب.

*تأمل صفحه ۳ کتاب درسی

رفتار طبیعی و معمولی فوق که از همه انسان‌ها سر می‌زند، دربردارنده چه پیام‌های فلسفی است؟

***قدم دوم (دلیل دوم) در فهم مغایرت وجود و ماهیت**

انسان با کلمات اشاره «این» و «آن» نشان می‌دهد که اشیا خارج وجود دارند و موجودند، اما از ماهیت و چیستی آن‌ها آگاه نیست. او می‌خواهد آن اشیا را که همه موجودند، بشناسد و از چیستی‌شان آگاه شود. هر چند که این آگاهی کامل نباشد.

سؤال (امتحان نهایی شهریور ۱۴۰۰): جای خالی را با کلمات مناسب کامل کنید:

کودک با استفاده از کلمه «این» و «آن» نشان می‌دهد که از اشیا آگاه است.

نکته: در بحث وجود و ماهیت چهار حالت به وجود می‌آید:

- (۱) گاهی چیزی، هم وجود دارد و هم ماهیت. مانند «آب»، «کتاب»، «قلم» و ...
- (۲) گاهی چیزی وجود دارد ولی ماهیت ندارد. مانند «خدا» که وجود دارد ولی ماهیت ندارد. زیرا ماهیت یک حد است که خدا نامحدود است.
- (۳) گاهی چیزی ماهیت دارد، اما وجود ندارد. مانند سیمرغ، دیو و ...
- (۴) گاهی اوقات، نه ماهیت هست نه وجود دارد. مانند «عدم».

***قدم سوم** (چگونگی ترکیب وجود و ماهیت: انضمامی نیست، بلکه اتحادی است: طبق سخن ملاصدرا در درس ۱۲ فلسفه دوازدهم)

فارابی، فیلسوف بزرگ مسلمان به نسبت میان «وجود» و «ماهیت» توجه ویژه‌ای کرد و در تمایز میان این دو مفهوم، نکاتی را مطرح نمود. ابن‌سینا، دیگر فیلسوف مسلمان، راه فارابی را ادامه داد و بیان کرد که وقتی می‌گوییم «هستی» و «چیستی» دو جنبه یک چیزند، به این معنا نیست که آن‌ها دو جزء از یک چیزند که با هم ترکیب یا جمع شده‌اند، آن‌گونه که اکسیژن و هیدروژن دو جزء تشکیل‌دهنده آب هستند. حتی مثل کاغذ و رنگ کاغذ هم نیستند که مثلاً اگر کسی بپرسد: چه رنگی است؟ می‌گوییم سفید است.

وقتی می‌گوییم «انسان موجود است»، تفاوت «انسان» و «وجود»، فقط در ذهن و از جهت مفهوم است. وگرنه در خارج، دو امر جداگانه به نام‌های «وجود» و «انسان» نداریم. یعنی در خارج از ذهن واقعیتی است که هر دو مفهوم را به آن نسبت می‌دهیم. به عبارت دیگر «انسان» و «وجود» دو مفهوم مختلف و متفاوت‌اند، نه دو موجود جداگانه.

سؤال (امتحان نهایی شهریور ۱۴۰۰): تعیین کنید عبارت زیر صحیح است یا غلط؟

در عالم خارج، دو امر جداگانه به نام «آب» و «وجود» نداریم و آن‌ها دو مفهوم مختلف از یک موجود واحدند.

*تکمیل گزاره‌ها صفحه ۴ کتاب درسی

(۱) در اطراف ما اشیای فراوانی هستند که هم «چیستی» آن‌ها را تا حدود زیادی می‌شناسیم و هم از «هستی» شان اطلاع داریم. مانند:

(۲) برخی امور هستند که «چیستی» شان برای ما روشن است و حتی در علوم هم کاربرد دارند، اما نمی‌توانیم به همان دقتی که آن‌ها را تعریف می‌کنیم، «وجود» دارند یا نه. مانند:

(۳) برخی امور هستند که از «هستی» شان خبر داریم اما هنوز درباره «چیستی» آن‌ها نظر روشنی نداریم. مانند:

(۴) «چیستی» های فراوانی را هم می‌توانیم در ذهن خود حاضر کنیم، در حالی که می‌دانیم این امور، حداقل تاکنون «وجود» ندارند. مانند:

*اقسام حمل (حمل اولی ذاتی و حمل شایع صناعی):

(۱) حمل ضروری (یا حمل اولی ذاتی):

الف) مفهوم موضوع و محمول از هم جدا نیستند و موضوع و محمول اتحاد مفهومی دارند و تفاوت آن‌ها فقط در اجمال یا گستردگی آن‌هاست. (مثلاً حیوان ناطق، مفهوم گسترده انسان است. پس حمل حیوان ناطق بر انسان، ضروری است.)

ب) حمل محمول بر موضوع نیازمند دلیل نیست. زیرا محمول همان حقیقت و ذات موضوع است.

مثال: در قضایای «انسان حیوان ناطق است» و «مثلث سه ضلعی است» و «انسان متفکر است»، حمل محمول بر موضوع، نیاز به دلیل ندارد. زیرا محمول و موضوع این قضایا، دقیقاً یک چیزند. به عبارتی محمول، ذاتی انسان است. (درس ۳ منطق دهم)

(۲) حمل غیر ضروری (یا حمل شایع صناعی یا حمل متعارف):

الف) موضوع و محمول با هم اتحاد مصداقی و تفاوت مفهومی دارند. یعنی در مفهوم مخالف هم ولی در وجود خارجی با هم وحدت دارند.

ب) حمل محمول بر موضوع نیازمند دلیل است، حال دلیل از طریق حس و تجربه یا از طریق عقلی محض، زیرا میان محمول و موضوع رابطه ذاتی برقرار نیست.

مثال: قضایای «انسان شاعر است» و «گچ سفید است» و «انسان خندان است»، حمل محمول بر موضوع نیاز به دلیل دارد. زیرا محمول چیزی غیر از موضوع است. (شاعر بودن غیر از انسان است، سفید بودن غیر از گچ است، خندان بودن غیر از انسان است).

*انواع حمل غیر ضروری:

(۱) ثبوت الشیء: اثبات وجود برای ماهیت، مانند «انسان موجود است.» (اثبات وجود برای انسان)

(۲) ثبوت الشیء للشیء: اثبات وجود چیزی برای یک ماهیت، مانند «انسان خندان است.» (اثبات خندان بودن برای انسان)

سؤال (امتحان نهایی خرداد ۱۴۰۰): تعیین کنید عبارت زیر صحیح است یا غلط؟

حمل «جسم» بر «مداد و خودکار» به دلیل نیاز دارد.

سؤال (امتحان نهایی شهریور ۱۴۰۰): به سؤال زیر پاسخ کوتاه دهید:

چرا در حمل «شکل سه ضلعی» بر «مثلث»، نمی توان از دلیل حمل سؤال کرد؟

تست (سراسری خراج ۹۹): در کدام گزاره، نمی توان از دلیل حمل سؤال کرد؟

(۱) زمستان سرد است. (۲) انسان فانی است.

(۳) خدا جاودانه است. (۴) پلاتین فلز است.

***بررسی صفحه ۶ کتاب درسی**

اگر مفهوم «وجود» عین مفهوم «ماهیت» یا جزء آن بود، آیا مشکل و مسئله‌ای پیش می‌آمد؟ پاسخ مثبت یا منفی خود را توضیح دهید.

***بازبینی صفحه ۶ کتاب درسی**

به فعالیت «تکمیل کنید» برگردید و با توجه به بیان ابن‌سینا، به سؤال‌های زیر پاسخ دهید.

(۱) آیا گزاره‌های طرح شده، با بیان ابن‌سینا هماهنگ‌اند؟

(۲) کدام گزاره نظر ابن‌سینا را بیشتر تأیید می‌کند؟

تست (سراسری داخل ۹۹): کدام عبارت بیانگر دلیل مغایرت مفهوم وجود با ماهیت است؟

(۱) مفهوم وجود را می‌توان بر ماهیات حمل کرد.

(۲) چیزهایی وجود دارند که دارای ماهیت نیستند.

(۳) می‌توان ماهیاتی را تصور کرد که موجود نیستند.

(۴) سلب وجود از ماهیت، در ذهن و در خارج امکان‌پذیر است.

تست (سراسری خارج ۹۷): کدام عبارت، برای اصل «زیادت وجود بر ماهیت» (به نحو ضمنی) استدلال اقامه می‌کند؟

(۱) مغایرت وجود و ماهیت، مورد اتفاق حکمای مسلمان است.

(۲) ماهیت‌های زیادی را می‌شود در نظر گرفت که موجود نیست.

(۳) به مجرد تصور یک ماهیت، آن ماهیت در ذهن وجود پیدا می‌کند.

(۴) ماهیت و وجود اشیا در ذهن از هم جدا می‌شوند و مغایرت می‌یابند.

***گذر تاریخی**

توجه ویژه فارابی و بیان دقیق ابن‌سینا در این بحث بدین معنا نیست که فیلسوفان گذشته به این موضوع توجهی نداشته‌اند. ارسطو در کتاب «مابعد الطبیعه»، وجود را از ماهیت جدا می‌سازد، اما به توضیحات کوتاهی اکتفا می‌کند.

به علت توجه خاص ابن‌سینا، این بحث با عنوان «مغایرت وجود و ماهیت» و یا با عنوان‌های مشابه (مانند زیادت وجود بر ماهیت یا عروض وجود بر ماهیت)، مقدمه طرح مباحث جدیدی قرار گرفت، به گونه‌ای که گفته‌اند «فرق بین ماهیت و وجود بی‌تردید یکی از اساسی‌ترین آراء و عقاید فلسفی در تفکر اسلامی است.» این نظر، پایه یکی از برهان‌های ابن‌سینا در اثبات وجود خدا به نام برهان «وجوب و امکان» نیز قرار گرفته است که در جای خود (درس ۶ فلسفه دوازدهم) درباره آن سخن خواهیم گفت.

تست (سراسری داخل ۸۹ با تغییر): پاسخی که در برابر سؤال از ذات اشیا و واقعیات قرار می‌گیرد، همان است که آن با از مباحث اولیه فلسفه اسلامی است.

- | | |
|-------------------------|-------------------------|
| (۱) وجود- مغایرت- ماهیت | (۲) ماهیت- مغایرت- وجود |
| (۳) ماهیت- عینیت- وجود | (۴) وجود- عینیت- ماهیت |

یکی از فیلسوفان بزرگ اروپا به نام «توماس آکوئیناس» که با فلسفه ابن‌سینا آشنا بود، این نظر را در اروپا گسترش داد و موجب مناقشات فراوانی در آنجا شد. او همچون ابن‌سینا، این نظر را پایه برهان‌های خود در خداشناسی قرار داد و پایه‌گذار فلسفه تومیسیم (فلسفه توماسی) در اروپا شد که هنوز هم به نام وی در جریان است.

او که در قرن ۱۳ میلادی زندگی می‌کرد، فلسفه‌ای را در اروپا پایه‌گذاری کرد که بیشتر متکی به دیدگاه‌های ابن‌سینا و تا حدودی «ابن‌رشد» بود. همین امر فرصتی را فراهم کرد تا فلاسفه غرب از طریق ابن‌سینا و ابن‌رشد مجدداً با فلسفه ارسطویی آشنا شوند، گرچه در قرن ۱۶ میلادی با رشد تجربه‌گرایی، این دیدگاه‌ها جای خود را به فلسفه‌های حس‌گرا و تجربه‌گرا دادند و فرصت رشد و گسترش بیشتر را پیدا نکردند.

این نظر ابن‌سینا مورد توجه فلاسفه مسلمان نیز قرار گرفت و زمینه گفت‌وگوهای مهم فلسفی فراوانی را فراهم آورد که تا امروز هم ادامه یافته است.

سؤال (امتحان نهایی خرداد ۱۴۰۰): گزینه درست را انتخاب کنید:

در قرن ۱۳ میلادی فلاسفه غرب، از طریق ابن‌سینا و ابن‌رشد، مجدداً با فلسفه (۱- افلاطون ۲- ارسطو) آشنا شدند.

*به کار ببندیم صفحه ۷ کتاب درسی

۱- قضیه «انسان موجود است» را با کدام‌یک از قضایای زیر می‌توان مقایسه کرد؟

(۱) انسان بشر است.

۲) انسان حیوان است.

۳) انسان مخلوق است.

۲- علی و محمد در حال گفت‌وگو بودند. از دور، سایه‌ چیزی شبیه یک حیوان نشسته را دیدند. علی گفت: آن حیوان یک «شیر» است ولی محمد گفت آن حیوان «پلنگ» است. وقتی حیوان نزدیک شد، دیدند نه شیر است و نه پلنگ، بلکه ببر است. به نظر شما چه نتیجه‌ای می‌توان در مورد نسبت میان چیستی و هستی گرفت؟

۳- به گزاره‌های زیر توجه کنید و بگویید حمل کدام‌یک از محمول‌ها به موضوع‌ها نیازمند دلیل است و چرا؟

۱) انسان حیوان است.

۲) انسان شیر است.

۳) انسان عجول است.

۴) انسان ناطق است.

۵) انسان موجود است.

۴- آیا در قضیه «مثلث سه‌ضلعی است» حمل محمول بر موضوع نیاز به دلیل دارد؟ چرا؟

سؤال: درستی یا نادرستی عبارات زیر را مشخص کنید:

۱- توماس آکوئیناس که در قرن ۱۳ میلادی زندگی می‌کرد فلسفه‌ای را پایه‌گذاری کرد که متکی به دیدگاه‌های ابن‌سینا و تا حدودی فارابی، دیگر فیلسوف مسلمان بود.

۲- مفهوم انسان به عنوان یک چیستی با مفهوم وجود مغایر است و رابطه ذاتی میان آن‌ها برقرار نیست.

۳- حمل هستی بر چیستی نیازمند دلیل است.

۴- ماهیت و وجود یک چیز، در خارج از ذهن مغایر و تفکیک شده است.

سؤال: جاهای خالی را با کلمه مناسب تکمیل کنید:

۵- اصل پایه یکی از برهان‌های ابن‌سینا در اثبات وجود خدا می‌باشد.

۶- وجود همان وجه یک مفهوم و ماهیت همان وجه یک مفهوم است.

سؤال: به سؤالات زیر پاسخ کوتاه دهید:

۷- اولین فیلسوف مسلمانی که به تفاوت وجود و ماهیت پرداخت، چه کسی بود؟

۸- هرگاه مفهوم وجود را بر موضوع انسان حمل کنیم، چه نوع حملی است؟

تست (قلمچی ۹۹): نسبت میان وجود و ماهیت به کدام گزینه نزدیک‌تر است؟

- | | |
|------------------------------------|--|
| (۱) نسبت میان برگ درختان و رنگ سبز | (۲) نسبت میان مولکول‌های شیء و خود شیء |
| (۳) نسبت میان پدر بودن و خانواده | (۴) نسبت میان فیلسوف بودن فارابی و انسان بودن او |
- تست (سراسری خارج ۹۶ با تغییر): از نگاه یک فیلسوف، نسبت ماهیت به وجود، به کدام نسبت نزدیک‌تر است؟
- | | |
|------------------------------------|--|
| (۱) جریان خون به رگ‌ها | (۲) معنا و لفظ یک واژه نسبت به یکدیگر |
| (۳) آب‌نمک نسبت به نمک محلول در آب | (۴) اکسیژن و هیدروژن تشکیل‌دهنده آب نسبت به یکدیگر |

درس ۲ فلسفه (۲) دوازدهم

اهداف کلی درس: جهان ممکنات

۱- مفاهیم ضرورت، امکان و امتناع

۲- دیدگاه ابن سینا درباره ممکن الوجود بودن اشیا

۳- اقسام واجب الوجود نزد ابن سینا

۴- اقسام وجود نزد ملاصدرا

۵- نظریه امکان فقری ملاصدرا

*مقدمه

روزگاری انسان تصور می کرد که جهان طبیعت از یک کهکشان راه شیری تشکیل شده است.

تصاویر تلسکوپ فضایی هابل در اواسط دهه ۱۹۹۰ میلادی نشان داد که شمار تعداد کهکشان های جهان بین ۱۰۰ تا ۲۰۰ میلیارد است.

اکنون گروهی از اخترشناسان نشان داده اند که این رقم باید ۱۰ برابر شود، یعنی حدود ۲۰۰۰ میلیارد.

تبدیل رقم ۲۰۰ میلیارد به ۲۰۰۰ میلیارد ظرف حدود ربع قرن، گویای آن است که این رقم هم می تواند ده برابر یا صد برابر و یا هزاران برابر شود.

حال اگر از این منظر ماکروسکوپی (آبر موجودات) به سوی موجودات میکروسکوپی (ریز موجودات) سیری قهقرایی (نزولی) کنیم، می توانیم تخمین بزنیم که هر یک از این کهکشان های شناخته شده، حدود ۱۰۰ میلیارد ستاره و سیاره دارد و هر کدام از آنها، از میلیاردها میلیارد موجود و عنصر ساده و پیچیده تشکیل شده اند. هر عنصری نیز از میلیاردها میلیارد اتم تشکیل شده است و در داخل هر اتم ذرات و نیروهای مختلفی حضور دارند.

چه آن روز که دانشمندان فکر می کردند جهان فقط از چهار عنصر تشکیل شده و چه امروز که دانسته اند طبیعت به این گستردگی است، بسیاری از مسئله های فیلسوفان همچنان ثابت مانده است و همین امروز درباره آنها بحث می کنند و کتاب می نویسند.

از جمله این که:

- جهان متناهی است یا نامتناهی؟

- این جهان همواره بوده است (قدیم) یا آغازی مانند «مه بانگ» دارد؟ (حادث)

- هستی منحصر به طبیعت است یا عوالم دیگری هم وجود دارد؟

- آیا علاوه بر موجودات جسمانی (مادی)، موجودات غیرجسمانی (مجرد) هم هست؟

- آیا موجودات این جهان، چه متناهی و چه نامتناهی، می‌توانسته‌اند نباشند؟ (سؤال مربوط به این درس)

ما در این درس می‌خواهیم با نظر فیلسوفان دربارهٔ امکان و ضرورت این جهان آشنا شویم و برخی دیدگاه‌ها را دربارهٔ سؤال زیر با هم مقایسه کنیم:

آیا موجودات این جهان، چه متناهی و چه نامتناهی، می‌توانسته‌اند نباشند؟

***نسبت‌های سه‌گانه در قضایا (موادّ قضایا در منطق)**

هرگاه نسبت میان محمول و موضوع را در یک قضیه مورد بررسی قرار دهیم، این نسبت یکی از سه حالت خواهد بود:

***۱- وجوب: ضرورت داشتن و ذاتی بودن محمول برای موضوع/**

مثال ۱: انسان متفکر است. (متفکر بودن برای انسان ضروری و ذاتی و بایدی است.)

مثال ۲: عدد چهار زوج است. (زوج بودن برای عدد چهار ضروری است.)

مثال ۳: مثلث سه‌زاویه دارد. (سه زاویه داشتن برای مثلث ضروری است.)

مثال ۴: اسب جاندار است. (جاندار بودن برای اسب ضروری است.)

***۲- امکان: تساوی محمول برای موضوع (محمول می‌تواند برای موضوع باشد یا نباشد.)**

مثال ۱: انسان شاعر است. (شاعر بودن برای انسان می‌تواند باشد یا نباشد.)

مثال ۲: خربزه شیرین است. (شیرین بودن برای خربزه امکان است.)

مثال ۳: دیوار خانهٔ ما سفید است. (سفید بودن برای دیوار خانهٔ ما امکان است.)

مثال ۴: هوای جنوب کشور گرم است. (گرم بودن برای هوای جنوب کشور امکان است.)

*۳- امتناع: محال بودن و غیر عقلی بودن محمول برای موضوع

مثال ۱: مثلث دایره است. (دایره بودن برای مثلث محال است).

مثال ۲: عدد هشت فرد است. (فرد بودن برای عدد هشت امتناع است).

مثال ۳: مثلث چهارضلعی است. (چهارضلعی بودن برای مثلث امتناع است).

مثال ۴: تعداد موجودات روی زمین بی‌نهایت است. (بی‌نهایت بودن برای تعداد موجودات روی زمین امتناع است).

نکته طلایی: در اینجا رابطه محمول با موضوع بررسی می‌شود، نه رابطه موضوع با محمول! جهت درک تفاوت آن، به مثال زیر توجه کنید:

مثال: «انسان شاعر است.» شاعر بودن با انسان، رابطه امکانی است. اما انسان بودن برای شاعر رابطه ضروری است.

*رابطه وجود با موضوع‌های مختلف (مواد ثلاث در فلسفه)

هرگاه نسبت میان «وجود» (به عنوان محمول قضیه) و مفهوم موضوع را مورد دقت و بررسی قرار دهیم، این رابطه به یکی از سه حالت زیر خواهد بود:

۱- واجب الوجود: ضرورت داشتن وجود و هستی برای موضوع. (باید موجود باشد و محال است که نباشد).

مثال: الله موجود است. (در فلسفه همیشه از الله تعبیر به واجب الوجود (بِالذَّات) می‌شود).

۲- ممکن الوجود: تساوی وجود و عدم برای موضوع. (موضوع می‌تواند موجود باشد یا نباشد).

مثال: انسان موجود است.

۳- ممتنع الوجود: ضرورت عدم برای موضوع. (نباید موجود باشد و محال است که باشد).

مثال: شریک خدا موجود است.

نکته: مقایسه مواد قضایا یا مواد ثلاث:

۱- مواد قضایا در منطق است اما مواد ثلاث در فلسفه است.

۲- در مواد قضایا هر مفهومی می‌تواند محمول باشد. اما در مواد ثلاث محمول فقط «وجود» است. (زیرا موضوع

علم فلسفه، بررسی هستی و وجود است: درس ۱ فلسفه یازدهم)

۳- مواد قضایا عبارت‌اند از وجوب، امکان و امتناع. اما مواد ثلاث عبارت است از واجب الوجود، ممکن الوجود و ممتنع الوجود.

۴- در هر دو نسبت میان محمول و موضوع سنجیده می‌شود. (نه برعکس)

تمرین صفحه ۱۰ کتاب درسی

در سه قضیه هندسی زیر، رابطه کدام موضوع با محمول خود واجب، کدام ممکن و کدام ممتنع است؟

(الف) مجموع دو ضلع مثلث، بزرگ‌تر از ضلع سوم است:

(ب) ارتفاع و میانه در مثلث یکی است:

(ج) مجموع زوایای مثلث برابر با سه قائمه است.

تمرین صفحه ۱۱ کتاب درسی

اگر بخواهیم وجود را محمول موضوعات زیر قرار دهیم، به نظر شما رابطه میان وجود با این موضوعات، از نوع «ضرورت» خواهد بود یا «امکان» یا «امتناع»؟

خاک	مهربانی	سوختن	سیاه سفید	دیو	خداوند	فرشتگان	دریایی از جیوه	روح	پرنده	انرژی	مربع پنج‌ضلعی

*دیدگاه ابن‌سینا درباره ممکن‌الوجود بودن اشیاء:

وقتی به ذات و ماهیت اشیا نگاه می‌کنیم می‌بینیم که میان این ماهیت‌ها و وجود یک رابطه امکانی برقرار است. یعنی ذات و ماهیت اشیا:

- به گونه‌ای نیست که حتماً باید باشد.

- به گونه‌ای هم نیست که بودن آن‌ها محال باشد.

- این اشیا ذاتاً می‌توانند باشند یا نباشند.

- به تعبیر دیگر، این اشیا ممکن‌الوجودند.

سوال: اگر انسان، گیاه، حیوان و همه چیزهایی که جهان را تشکیل داده‌اند، ذاتاً و ماهیتاً نسبت به وجود، حالت «امکان» دارند، چگونه از حالت امکانی خارج شده و موجود می‌شوند؟

به عبارت دیگر، چرا «موجود بودن» برای این ماهیات ضرورت پیدا کرده است؟

پاسخ: درست است که رابطه میان «وجود» و «گیاه» یک رابطه امکانی است، اما اگر گیاه موجود شد، معلوم می‌شود که رابطه ضرورت میان وجود و گیاه برقرار شده است. یعنی وجود برای گیاه ضرورت پیدا کرده است.

نمی‌شود چیزی ذاتاً نسبت به وجود حالت امکانی داشته باشد و ممکن الوجود باشد و خود به خود از حالت امکانی خارج شود و وجود برایش ضروری گردد و موجود شود. (خود به خود خارج شدن از حالت امکانی، ترجیح بلا مرجح است و محال است.)

به عبارت دیگر، این اشیا که ذاتاً ممکن الوجودند، تا واجب الوجود نشوند، موجود نمی‌شوند و چون ماهیتاً واجب الوجود نیستند، عاملی دیگر این ماهیات را واجب الوجود کرده و به آن‌ها وجود بخشیده است.

پس همه ماهیاتی که موجودند، به واسطه عاملی دیگر واجب الوجود شده‌اند. به عبارت دیگر «واجب الوجود بالغیر» هستند.

مثال: روشن بودن برای لامپ حالت امکانی است و ممکن الوجود می‌باشد. اگر لامپ به واسطه علت تامه روشن شد، می‌شود واجب الوجود بالغیر.

اشیاء جهان، چه تعداد آن‌ها محدود باشد و چه نامحدود، چون ذاتاً ممکن الوجودند، به واجب الوجود بالذاتی نیاز دارند که آن‌ها را نسبت به وجود از حالت امکانی خارج کند و وجود را برای آن‌ها ضروری و واجب نماید. بنابراین، اشیای جهان «واجب الوجود بالغیر» هستند.

واجب الوجود بالذات، ذاتی است که وجود برایش ضرورت دارد و این ضرورت، از ناحیه خود آن ذات است نه از ناحیه یک امر بیرونی.

تذکر: بی‌نهایت شدن تعداد اشیای جهان، نیازشان را به واجب الوجود بالذات برطرف نمی‌سازد، بلکه آن‌ها را همچنان نیازمند نگه می‌دارد.

واجب الوجود بالغیر، چون ماهیتاً واجب الوجود نیستند، عاملی دیگر این ماهیات را واجب الوجود کرده و به آن‌ها وجود بخشیده است. همه ماهیاتی که موجودند، به واسطه عاملی دیگر واجب الوجود شده‌اند.

نتیجه: موجودات جهان برحسب ذات خود ممکن الوجودند. اما از این حیث که اکنون موجودند، واجب الوجود بالغیر هستند. یعنی از «واجب الوجود بالذات» نشئت گرفته‌اند.

تمرین: درباره دو سؤال زیر فکر کنید و پاسخ دهید:

- ۱- اگر وجود برای حقیقتی، ضرورت ذاتی داشته باشد، آیا آن ذات می‌تواند موجود نشود؟ چرا؟
- ۲- اگر وجود برای امری امتناع ذاتی داشته باشد، آیا آن امر می‌تواند از امتناع خارج گردد و موجود شود؟ چرا؟

*نکات ترکیبی با درس ۱۱ و ۱۲ فلسفه (۲) دوازدهم:

- ۱- فلاسفه بعد از ابن‌سینا، هم در جهان اسلام و هم در اروپا، بیان ابن‌سینا در اثبات واجب‌الوجود را برهانی بسیار قوی برای اثبات وجود خدا دانسته و آن را «برهان وجوب و امکان» (برهان صدیقین یا برهان امکان ماهوی) نامیده‌اند.
- ۲- توماس آکوئیناس که در بحث مغایرت وجود و ماهیت از ابن‌سینا تبعیت کرده است، برهان وجوب و امکان را در اروپا گسترش داد که مورد قبول بسیاری قرار گرفت.
- ۳- در جهان اسلام، فلاسفه‌ای مانند بهمنیار، خواجه‌نصیر طوسی، میرداماد و شیخ بهایی از برهان وجوب و امکان استفاده کرده‌اند. (بیشتر نوع بیان از این برهان در میان فلاسفه وجود دارد.)
- ۴- ملاصدرا و صدرائیان برهان وجوب و امکان ابن‌سینا را ارتقا بخشیدند.
- ۵- صدرائیان از بیان قوی‌تری که با دستگاه فلسفی ملاصدرا سازگاری داشت، بهره بردند.
- ۶- ملاصدرا می‌گوید، اگر به جای توجه به ماهیت و مشاهده حالت امکانی آن نسبت به وجود و عدم، به وجود واقعیت نگاه کنیم، می‌بینیم که این واقعیات، عین وابستگی و نیازند. در میان این موجودات، نمی‌توان موجودی را یافت که وابستگی به غیر و نیازمندی سراسر وجودش را فرانگرفته باشد. (در حکمت متعالیه یا صدرائی، اصالت با وجود است، نه ماهیت.)
- ۷- یا وجود آن قدر شدید و قوی است که غنی بالذات است که همان خداوند تبارک و تعالی است. در غیر از خدا وابستگی و فقر وجود است.
- ۸- ملاصدرا «وابستگی» و «فقر وجودی» را «امکان فقری» نامید تا آن را از «امکان ماهوی» ابن‌سینا جدا کند.
- ۹- ملاصدرا می‌گوید، این فقر و نیاز ذاتی که در موجودات مشاهده می‌کنیم، باید به منبعی متصل باشد که از غنای ذاتی و بی‌نیازی برخوردار است. آن غنی بالذات همان خداوند متعال است که همه موجودات به او وابسته‌اند.

۱۰- طبق نظریه «امکان فقری» یا «فقر وجودی» ملاصدرا، جهان هستی یکپارچه نیاز و تعلق به ذات الهی است و از خود هیچ استقلالی ندارد.

۱۱- اگر ذات الهی آنی پرتو عنایت خویش را بازگیرد، کل موجودات نابود می‌گردند و نور آن‌ها خاموش می‌شود.

ملاصدرا گوید: به هر جا دانه‌ای در باغ و راغی است درون مغز او روشن چراغی است

بود نامحرمان را چشم و دل کور و گرنه هیچ ذره نیست بی نور

بخوان تو آیه نور السماوات که چون خورشید یابی جمله ذرات

تفکر صفحه ۱۲ کتاب درسی

۱- آیا می‌توان اموری را پیدا کرد که رابطه ذاتی آن‌ها با «وجود» رابطه امتناعی بوده، اما علتی برای آن‌ها پیدا شود و اکنون موجود باشند؟

۲- اگر حقیقتی رابطه‌اش با «وجود» ضروری باشد، آیا می‌شود که چنین حقیقتی تاکنون به وجود نیامده باشد؟

۳- تکمیل کنید:

الف) موضوعی را که نسبت به محمول وجود، رابطه حتمی دارد گویند.

ب) موضوعی را که نسبت به محمول وجود، رابطه امکانی دارد گویند.

ج) موضوعی را که نسبت به محمول وجود، رابطه محال دارد گویند.

به کار ببندیم صفحه ۱۲ کتاب درسی

۱- مفاهیم دو ردیف زیر را که به هم مرتبط هستند، مشخص کنید و با آن‌ها قضیه‌ی موجه یا سالبه بسازید.
سپس، رابطه میان موضوع و محمول را از حیث وجوب، امکان و امتناع مشخص کنید.

- مثلث، مربع، پیراهن حسن، عدد سه

- چهار ضلع، سه ضلع، آبی، زوج

۲- آیا موجودات عالم را می‌توان به واجب و ممکن تقسیم کرد؟ اگر تقسیم به واجب و ممکن مناسب نیست، کدام تقسیم مناسب است؟

۳- چند حالت از حالت‌های زیر صحیح است؟

اگر مفهومی را در نظر بگیریم اما مصداق آن را در جهان نیابیم، معلوم می‌شود که:

(الف) این مفهوم ذاتاً نمی‌تواند موجود شود.

(ب) این مفهوم هنوز از حالت امکانی خارج نشده است.

(ج) علتی نیست که بتواند آن را به وجود بیاورد.

۴- رابطه وجود برای کدامیک از موضوعات زیر ضروری یا امکانی و یا امتناعی است؟

خداوند	انسان	شریک خداوند	آخرت	دریای جیوه	مستطیل	جمع شب و روز

تذکر: ممکن الوجود از آن جایی که ذاتاً ممکن است، هرگز از حالت امکانی خارج نمی‌شود. بلکه علت تامه به وجوب وجود می‌دهد. (هیچ ماهیتی از حالت امکان که حالت ذاتی اوست خارج نمی‌شود. چون انقلاب ذات محال است: بیت «سیه‌رویی ز ممکن در دو عالم/ جدا هرگز نشد و الله اعلم»)

سؤال امتحانی (خرداد ۱۴۰۰): براساس نسبت‌های سه‌گانه در قضایا، جدول را کامل کنید.

الف:	مثال برای رابطه امکانی	ج:
عدد ۲۵ فرد است.	ب:	مربع، سه ضلعی است.

سؤال امتحانی (شهریور ۱۴۰۰): رابطه وجود با هریک از موضوعات زیر از نوع ضرورت است یا امکان یا امتناع؟

سیاه سفید دریایی از جیوه پرنده
الف: ب: ج:

درس ۳ فلسفه (۲) دوازدهم: جهان علی و معلولی

انسان از همان اوایل کودکی که زبان می‌گشاید، از «چیستی» و «چرایی» اشیا پرسش می‌کند. برخی از کودکان که روحیه پرسشگری بیشتری دارند، بعد از شنیدن پاسخ هر سؤال، «چرا»یی بعدی را مطرح می‌کنند. به طوری که گاه پدر و مادر نمی‌توانند پاسخی قانع‌کننده و مناسب سن آن‌ها بیابند و بنابراین، می‌کوشند حواس این کودکان را به موضوع دیگری جلب کنند. این چراها با بزرگ‌تر شدن کودک بیشتر و عمیق‌تر می‌شود و تا پایان عمر ادامه می‌یابد.

یادآوری: سؤال‌هایی که با «چیستی» مطرح می‌شوند را با «تعریف» پاسخ می‌دهیم و سؤال‌هایی که با «چرایی» مطرح می‌شوند را با «استدلال» پاسخ می‌دهیم. (درس ۱ منطق دهم)

*تفکر صفحه ۱۴ کتاب درسی

آیا ساختمان ذهن کودک به گونه‌ای است که او «چرا» می‌گوید یا ساختار جهان چنان است که او را به «چرا» گفتن می‌کشاند؟ آیا پرسش‌های کودک صرفاً تقلید از بزرگ‌ترهاست یا واقعاً متوجه چیزی می‌شود که انگیزه سؤال کردن را در او زنده می‌کند؟

*رابطه علیّت

یکی از کهن‌ترین مسائل فلسفی، مسئله علت و معلول است. شاید نخستین مسئله‌ای که فکر بشر را به خود متوجه ساخته و او را به تفکر و اندیشه وادار کرده است، چگونگی رابطه علت و معلول باشد. انسان از همان ابتدای ظهور خود بر روی این کره خاکی به دنبال علت‌یابی بوده و برای یافتن علل پدیده‌ها تلاش کرده است.

مقصود از «علت» و «معلول» و رابطه «علیت» چیست؟

علت چیزی است که به معلول وجود می‌دهد و وجود معلول متوقف بر وجود آن است. یعنی تا علت نباشد، معلول هم پدید نمی‌آید. معلول نیز چیزی است که وجودش را از چیزی دیگر — که همان علت است — می‌گیرد، یعنی در وجود خود، نیازمند دیگری است. (وجوددهنده = علت / وجودگیرنده = معلول)

رابطه وجودبخشی میان علت و معلول را «رابطه علیت» می‌گویند. پس، رابطه علیت رابطه‌ای وجودی است که در آن، یک طرف (علت) به طرف دیگر (معلول) وجود می‌دهد. (محال است معلولی باشد اما دارای علت نباشد). کلمه «چرا» بازتابی از درک همین رابطه است. «چرا» یعنی «به چه علت»، «علت این حادثه چیست؟»

توجه داشته باشیم که رابطه علیت رابطه‌ای وجودی است، یعنی وجود یکی ضرورتاً وابسته به وجود دیگری است.

مقایسه صفحه ۱۵ کتاب درسی

میان موجودات مختلف رابطه‌های گوناگونی برقرار است که یکی از آن‌ها رابطه علیت می‌باشد. در جدول زیر، اشیایی در مقابل یکدیگر قرار گرفته‌اند. آیا می‌توانید رابطه یا رابطه‌هایی میان آن‌ها پیدا کنید؟ نام آن رابطه‌ها را بنویسید.

اشیا	نوع رابطه
فرزندان یک پدر و مادر با یکدیگر	خواهری و برادری
زمین و اشیای روی آن	
استاد و شاگرد	
کارفرما و کارگر	
اجزای یک ساعت	
تفاوت اساسی این قبیل رابطه‌ها با رابطه علیت چیست؟	

منشأ پذیرش درک رابطه علیت

سوالی که در اینجا پیش می‌آید این است که:

انسان چگونه متوجه رابطه «علیت» می‌شود و آن را می‌پذیرد؟

آیا درک این رابطه مادرزادی است؟

یا اینکه این رابطه را از طریق تجربه و حس درک کرده و پذیرفته است؟

یا از راه عقل و استدلال عقلی؟

یا از راهی دیگر؟

دیدگاه برخی فیلسوفان اروپایی

از میان فیلسوفان اروپایی، دکارت (ریاضی‌دان فرانسوی) معتقد بود که اصل علیت بدون دخالت تجربه به دست می‌آید و جزء مفاهیم اولیه‌ای است که انسان آن را به طور فطری درک می‌کند. یعنی هر انسانی، با درکی از رابطه

علیت متولد می‌شود (علیت مادرزادی است) و درک این رابطه نیاز به تجربه و یا آموزش ندارد ولی یافتن مصداق-های علّت و معلول نیازمند تجربه و آموزش است.

اما تجربه‌گرایان (آمپریست‌ها) که هر چیزی را براساس حس و تجربه تحلیل می‌کنند، معتقدند که انسان از طرق حس به توالی پدیده‌ها پی می‌برد و رابطه علّیت را بنا می‌نهد. آنان می‌گویند که مثلاً چون زمین همواره با آمدن خورشید روشن می‌شود و با ناپدید شدن آن، تاریک می‌گردد، انسان متوجه رابطه‌ای میان دو پدیده شده و دانسته که تا خورشید نیاید، زمین هم روشن نمی‌شود، یعنی یک رابطه ضروری میان طلوع خورشید و روشن شدن زمین یافته و اسم این رابطه را «علّیت» گذاشته است.

در میان فیلسوفان تجربه‌گرا، دیوید هیوم (فیلسوف تجربه‌گرای انگلیسی) فیلسوف قرن هجدهم نظر خاصی دارد. او می‌گوید درست است که تنها راه شناخت واقعیّات حسّ و تجربه است، اما اصل علّیت و رابطه ضروری میان علت و معلول را نمی‌توان از مشاهده حسی و تجربه به دست آورد. از نظر هیوم، حس فقط می‌تواند اجسام و رنگ‌ها و شکل‌ها و اموری از این قبیل را به ما نشان دهد. مثلاً چشم، می‌بیند که با آمدن خورشید به آسمان، زمین روشن می‌شود اما اینکه خورشید «علّت» روشنی زمین باشد، چنین چیزی با حس قابل رؤیت نیست. او درباره همین مثال می‌گوید، بر اثر تکرار مشاهده خورشید و روشن شدن زمین، در ذهن ما چنین منعکس می‌شود که خورشید «علّت» روشن شدن زمین است. او این حالت ذهنی را «تداعی» می‌نامد و می‌گوید تداعی چیزی جز یک امر روانی ناشی از توالی و پشت سر هم آمدن پدیده‌ها نیست. از این طریق است که ما پنداشته‌ایم یک رابطه ضروری میان طلوع خورشید و روشن شدن زمین برقرار است. ممکن است که در صبح یک روز ببینیم که خورشید طلوع کرده، اما زمین روشن نشده است.

*دیدگاه فلاسفه مسلمان

از نظر فلاسفه مسلمان اصل علّیت یک قاعده عقلی است و از تجربه به دست نمی‌آید، زیرا دانشمندان علوم طبیعی به دلیل پذیرفتن اصل علّیت دست به تجربه می‌زنند تا علل حوادث را پیدا کنند. پس هر تلاش تجربی خود مبتنی بر این قاعده است. اما این‌گونه هم نیست که انسان به طور مادرزادی در همان بدو تولد با این قاعده آشنا بوده و آن را درک می‌کرده است. آنان می‌گویند همین که ذهن انسان شکل گرفت و متوجه اصل امتناع اجتماع نقیضین شد، درمی‌یابد که پدیده‌ها خودبه‌خود به وجود نمی‌آیند، زیرا اینکه چیزی خودش به خودش وجود بدهد، به معنای آن است که چیزی که نیست، قبلاً باشد تا بتواند خودش را به وجود بیاورد و این، همان اجتماع نقیضین است که محال بودن آن بدیهی است.

از نظر این فیلسوفان، پس از شکل‌گیری ذهن کودک و درک برخی حقایق است که وقتی کودک صدایی را می‌شنود یا حرکتی را مشاهده می‌کند، به دنبال صدا و عامل حرکت برمی‌آید، یعنی از این به بعد است که متوجه می‌شود حوادث، خودبه‌خود رخ نمی‌دهد و می‌توان علل حوادث را پیدا کرد.

نکته: مقایسه دیدگاه دکارت با فلاسفه مسلمان درباره اصل علیت:

شباهت دیدگاه‌ها	عقلی دانستن اصل علیت
تفاوت دیدگاه‌ها	فطری و اولیه (مادرزادی) دانستن علیت در دیدگاه دکارت/ توجه به اصل اجتماع نقیضین که وجود خودبه‌خودی را نفی می‌کند. در دیدگاه فلاسفه مسلمان

***تطبیق صفحه ۱۴ کتاب درسی**

در کتاب سال یازدهم (درس ۸ فلسفه ۱ یازدهم) نظر دکارت و تجربه‌گرایان و فیلسوفان مسلمان درباره معرفت-شناسی را خوانده‌اید. آیا میان آن نظرات و دیدگاه آنان درباره علیت هماهنگی وجود دارد؟

***نکات ترکیبی با درس ۲ فلسفه (۲) دوازدهم:**

اگر بخواهیم از نتایج درس قبل، در اینجا استفاده کنیم، می‌گوییم پدیده‌های پیرامون ما ذاتاً ممکن‌الوجود هستند، یعنی هم می‌توانند باشند و هم نباشند. بودن و نبودن برای آن‌ها مساوی است. حالت ممکن‌الوجود مانند ترازویی است که دو کفه آن در حالت تعادل قرار دارند و هیچ کفه‌ای بر دیگری ترجیحی ندارد. حال اگر ببینیم که یکی از کفه‌ها به سمت پایین کشیده شده و بر دیگری فرونی یافته، می‌گوییم عقلاً محال است که خودبه‌خود و بدون هیچ علتی، یک کفه بر کفه دیگر سنگینی کند و به سمت پایین حرکت نماید.

نکته: معلول‌ها همان ممکن‌الوجودها هستند و واجب‌الوجود بالذات که خداست علت‌العلل است.

ابن‌سینا که حدود شش قرن قبل از هیوم زندگی می‌کرده است، به‌گونه‌ای از علیت سخن گفته که گویا پاسخی برای هیوم آماده نموده است. وی می‌گوید:

آری، درک این رابطه و پی بردن به «علیت» از طریق تجربه امکان‌پذیر نیست. زیرا ما از طریق حس و تجربه، فقط «به دنبال هم آمدن» یا «همراه هم آمدن» برخی پدیده‌ها را می‌یابیم اما به دنبال هم آمدن دو حادثه به معنای «علیت» نیست. لذا طبیعی است که کسی که صرفاً تجربه‌گراست، نمی‌تواند تبیین قانع‌کننده‌ای از علیت ارائه کند.

البته برای اینکه علت هر حادثه‌ای را بدانیم، باید در بیشتر موارد از حسّ و تجربه خود استفاده کنیم. کشف علل امور طبیعی از طریق حس و تجربه صورت می‌گیرد. کودک وقتی صدایی می‌شنود، به سمت صدا برمی‌گردد تا عامل آن صدا را شناسایی کند.

مقایسه صفحه ۱۸ کتاب درسی

دیدگاه دیوید هیوم را با نظر ابن‌سینا مقایسه کنید و نظر خود را توضیح دهید.

چه تفاوتی میان دیدگاه دکارت و ابن‌سینا وجود دارد؟

سنخیت علت و معلول

انسان علاوه بر این که درک می‌کند که هر حادثه‌ای علت می‌خواهد، همچنین درک می‌کند که هر علتی، معلول خاص خودش را پدید می‌آورد و نیز درک می‌کند که هر معلولی از علت خاصی صادر می‌شود و پدید می‌آید. (هر معلولی از هر علتی به وجود نمی‌آید). مثلاً آتش می‌سوزاند، آفتاب، روشنایی می‌دهد و غذا انسان را سیر می‌کند. فیلسوفان این اصل را «سنخیت میان علت و معلول» (تناسب علت و معلول) می‌نامند و می‌گویند همه انسان‌ها به طور طبیعی و با همان عقل خود این حقیقت را قبول دارند و طبق همین اصل رفتار می‌کنند، مثلاً برای باسواد شدن درس می‌خوانند، برای سلامتی ورزش می‌کنند و غذای سالم می‌خورند و برای استحکام ساختمان از آهن یا بتن استفاده می‌کنند. (ضرب‌المثل «گندم از گندم بروید، جو ز جو»)

فیلسوفان — به جز فیلسوفان تجربه‌گرا — می‌گویند که این اصل (سنخیت علت و معلول) نیز مانند خود اصل «علیت» یک اصل عقلی است. یکی از نتایج اصل علیت آن است که انسان از هر چیزی انتظار آثار متناسب با خودش را دارد. به همین سبب، می‌کوشد ویژگی‌های هر شیء را بشناسد و به تفاوت‌های آن با اشیای دیگر پی ببرد تا بهتر بتواند آثار ویژه آن را شناسایی کند. البته برای اینکه بدانیم هر علتی چه معلول خاصی دارد، باید از تجربه کمک بگیریم و از طرق مختلف تجربی، آثار و معلول‌های هر علتی را شناسایی کنیم. آنان می‌گویند با قبول اصل سنخیت می‌توان برای نظم دقیق جهان پشتوانه عقلی قائل شد. دانشمندان با تکیه بر همین اصل، تحقیقات علمی خود را پیگیری می‌کنند. آنان وقتی با پدیده‌ای مواجه می‌شوند و می‌خواهند علت آن را بیابند، به سراغ عواملی می‌روند که تناسب بیشتری با آن پدیده دارد و علت آن پدیده را در میان آن عوامل جست‌وجو می‌کنند تا اینکه به علت ویژه آن دست یابند.

***بررسی صفحه ۱۹ کتاب درسی**

۱- آیا می‌توانید در میان رفتارهای آدمیان موردی را مثال بزنید که نشان دهد اصل سنخیت علت و معلول مورد پذیرش آن‌ها نیست؟

۲- کسانی که این اصل را یک اصل تجربی می‌دانند، می‌گویند: «بنابر آنچه تاکنون تجربه کرده‌ایم، علت‌های خاص، معلول‌های خاص خود را دارند و نمی‌توانیم این اصل را به علت‌هایی که تجربه نکرده‌ایم، تعمیم دهیم.» نظر شما در این باره چیست؟

۳- آیا ضرب‌المثل‌هایی داریم که گویای اصل سنخیت علت و معلول باشد؟

***وجوب علی و معلولی**

انسان در ذات و ماهیت خود، ممکن‌الوجود بوده‌اند و اگر اکنون موجود هستند، به خاطر این است که به واسطه علت خود از حالت امکانی خارج شده و وجود برای آن‌ها ضروری و واجب شده و لذا موجود گردیده‌اند. اکنون که درباره علت و معلول سخن می‌گوییم، جا دارد این را نیز اضافه کنیم که «آنچه به معلول ضرورت وجود می‌دهد، علت است.» معلول با قطع نظر از علت، «امکان ذاتی» دارد. یعنی ذات و ماهیت آن نسبت به وجود و عدم مساوی است. با آمدن علت، وجود معلول ضرورت می‌یابد و موجود می‌شود. پس، علت به معلول خود ضرورت وجود می‌بخشد و معلول را موجود می‌کند. این رابطه ضرورت‌بخشی علت به معلول را «وجوب علی و معلولی» می‌گویند، یعنی اگر علت یک چیزی موجود شود، موجود شدن آن چیز نیز واجب می‌شود و ضرورت می‌یابد و آن چیز نیز موجود می‌شود.

***خلاصه و نتیجه**

۱- پذیرش اصل «علیت»، زمینه‌ساز نگاهی ویژه به جهان و اشیای پیرامونی است. با قبول این حقیقت که هر حادثه علتی دارد، به ارتباط اجزای جهان با یکدیگر و پیوستگی‌شان پی می‌بریم و با مواجهه با هر پدیده‌ای در پی کشف منشأ و عامل پیدایش آن برمی‌آییم.

۲- اصل «وجوب بخشی علت به معلول»، جهان را تابع رابطه‌ای ضروری و حتمی نشان می‌دهد. به گونه‌ای که اگر علت با تمام حقیقت خود تحقق یافت، یقین پیدا می‌کنیم که تحقق معلول نیز ضروری و حتمی می‌شود و وجود آن، وجوب پیدا می‌کند. باغبان بر همین اساس بذر می‌کارد و آن را آبیاری می‌کند و راننده با همین مبنا خودرویش را روشن و به جلو هدایت می‌کند.

۳- اصل «سنخیت میان علت و معلول»، نظم خاصی را در جهان برقرار می‌کند و به ما می‌فهماند که هر چیزی نمی‌تواند منشأ هر چیزی شود. کشاورز، صنعتگر، طبیب و هرکسی که در یک کار خاص وارد شده و برای آن برنامه‌ریزی کرده، متوجه همین اصل بوده است، گرچه عبارت «سنخیت میان علت و معلول» به گوش او نرسیده باشد.

اصل	لازمه و نتیجه اصل
۱- اصل علیت	ارتباط و پیوستگی میان هر شیء و منشأ آن
۲- اصل وجوب بخشی علت به معلول	تخلّف ناپذیری و حتمیت در نظام هستی
۳- اصل سنخیت میان علت و معلول	نظم و قانون‌مندی‌های معین میان دسته‌های مختلف پدیده‌ها

*بررسی صفحه ۲۰ کتاب درسی

اگر کسی به طور جدّی در هریک از این اصول سه‌گانه و نتایج آن تردید داشته باشد، تبعات این تردید او چه خواهد بود؟

الف) انکار اصل اوّل یا تردید در آن:

ب) انکار اصل دوّم یا تردید در آن:

ج) انکار اصل سوم یا تردید در آن:

*به کار ببندیم صفحه ۲۱ کتاب درسی

۱- مواردی که در زیر می‌آید، از نظر فیلسوفان، از نتایج اصل «علیت» و «سنخیت علت و معلول» است. آنان می‌گویند، چون هر انسانی این دو اصل را پذیرفته است، این موارد را هم به طور ضمنی قبول دارد. نظر شما در این باره چیست؟ نظر خود را روبه‌روی هر مورد بنویسید.

نتایج اصل علیت و سنخیت	نقد و نظر
وجود نظم در میان پدیده‌ها	
امکان پیش‌بینی رخدادها	
امکان پیشگیری از برخی حادثه‌ها	
امکان پژوهش و تحقیق	
تنظیم امور زندگی	
به وجود آمدن شاخه‌های مختلف دانش	

۲- دیدگاه‌های زیر، نظر کدام‌یک از فلاسفه است؟

الف) علیت حاصل توالی پدیده‌هاست.

ب) درک انسان از علیت، درکی فطری است.

ج) چون انسان از جهت ذاتی ممکن است، نیاز به علت دارد.

د) اصل علیت یک اصل تجربی است.

ه) اصل علیت یک اصل کاملاً عقلی است.

۳- شعر زیر کدام اصل را تأیید می‌کند؟ شرح دهید.

«چو بد کردی مشو غافل ز آفات
که واجب شد طبیعت را مکافات»

*نمونه سؤالات امتحانی درس ۳ فلسفه (۲):

الف) صحیح و غلط:

۱- رابطه علیت، رابطه‌ای وجودی است، مانند رابطه‌ای که میان دو دوست وجود دارد. (خرداد ۱۴۰۰)

۲- از نظر فیلسوفان مسلمان، انسان به طور مادرزادی با اصل علیت آشنا است. (شهریور ۱۴۰۰)

۳- دوگزینه‌ای (خرداد ۱۴۰۰): از نظر فلاسفه مسلمان، کشف علل امور طبیعی از طریق (۱- حس و تجربه ۲- عقل) صورت می‌گیرد.

۴- پاسخ کامل (خرداد ۱۴۰۰): نظر دیوید هیوم را درباره منشأ اعتقاد به علیت در نزد انسان توضیح دهید.

مجموعه فضایی جفا